

پارادوکس مقاومت و نئولیبرالیسم؛ آزمون بقا برای انقلاب اسلامی

دکتر سید یاسر جبرائیلی

استادیار علوم سیاسی پژوهشگاه
علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در منطق فلسفه سیاست، هر گفتمان تمدنی زمانی در عرصه بین الملل به حیات و پویایی خود ادامه می دهد که بر زیرساخت های مادی و اقتصادی استوار باشد. همان گونه که اندیشه سیاسی کلاسیک بر این نکته صحنه می گذارند که قدرت سیاسی بدون پشتوانه اقتصادی چیزی جز اراده ای معلق در هوا نیست، تجربه تاریخی نیز نشان داده که هر قدرتی که نتواند بنیان های معیشتی و تولیدی خویش را مستقل سازد، دیر یا زود در مدار سلطه دیگران گرفتار خواهد شد. هر نظام سیاسی زمانی می تواند در برابر تهدیدهای بیرونی پایدار بماند که میان «اقتصاد» و «سیاست» آن هماهنگی برقرار باشد.

جمهوری اسلامی ایران از آغاز بر یک اصل هویتی استوار بوده است: نفی سلطه قدرت های بزرگ و ساختن نظمی متفاوت با الگوی لیبرال آمریکایی. از همین منظر، جمهوری اسلامی ایران اگر بخواهد گفتمان مقاومت و استکبارستیزی خود را به سطح یک راهبرد تمدنی پایدار ارتقا دهد، نیازمند مقاوم سازی ساختار اقتصادی خویش است.

اما دقیقاً در همین نقطه است که تضاد بنیادین رخ می دهد: اجرای سیاست های نئولیبرال - که جوهره آن قرار دادن اقتصاد ملی در مدار سرمایه داری جهانی است - با روح ضد استکباری و استقلال طلب سیاست خارجی ناسازگار است. این تضاد صرفاً در سطح تکنیک های اقتصادی آشکار نمی شود، بلکه به سطح راهبردی قدرت و استقلال راه می یابد: یا اقتصاد ملی، به عنوان بستر حیات اجتماعی، تابع سلطه سرمایه داری جهانی می شود؛ یا باید بر بنیاد دیگری استوار گردد که در راستای هویت ضد استکباری باشد.

امروز یک پارادوکس اساسی در برابر ایران قد علم کرده است: هویت انقلاب اسلامی در سیاست خارجی بر نفی سلطه و مقاومت در برابر نظم آمریکایی استوار است، حال آن که پیاده سازی الگوی اقتصاد نئولیبرال - خصوصی سازی افسارگسیخته، جهانی سازی قیمت ها، رهاسازی نرخ ارز و کوچک سازی نقش دولت - خلاف منطق نفی سلطه است و در حقیقت به معنای پذیرش منطق همان نظم است که در عرصه سیاست خارجی طرد می شود. این دوگانگی، در سطح فلسفی، همان تضاد میان «استقلال» و «وابستگی» است و در سطح راهبردی، به معنای سست شدن بنیان های داخلی گفتمان مقاومت است.

از این رو، جمهوری اسلامی در برابر انتخابی سرنوشت ساز قرار دارد: یا باید اقتصاد ملی خود را در جهت همان منطق استکبارستیز و استقلال طلب سیاست خارجی بازهندسی کند و بدین سان یکپارچگی میان مکتب فکری و ساختار اقتصادی پدید آورد؛ یا ناگزیر خواهد بود که برای ادامه حیات اقتصادی، به تدریج از آرمان مقاومت در سیاست خارجی عقب نشینی کند.

ادامه در صفحه ۲

روایت عمیق سیاست و اقتصاد

حکمران

از آزادسازی تا فروپاشی

نئولیبرالیسم چگونه
اسد را سرنگون کرد؟



«حکمران» رسانه شماست،
در انتشار آن مشارکت کنید



دکتر رضا غلامی:

موافقیم،
«وقت تغییر پارادایم»
است

۱۶



دراولین مناظره «حکمران» با حضور
احسان فرزانه و عطایه رامی مطرح شد:

آرایش جنگی اقتصاد ایران
چگونه باشد؟

۱۳۰۰۶



امین رضایی نژاد:

چگونه یک اقتصاد دیران شد؟

فرجام
خصوصی سازی
در سریلانکا

۳



پارادوکس مقاومت و نئولیبرالیسم آزمون بقا برای انقلاب اسلامی

ایران چگونه می‌تواند تناقض درونی میان سیاست خارجی مقاومت‌محور و سیاست اقتصادی نئولیبرال را برطرف کند؟

...ادامه‌سرمقاله

این انتخاب صرفاً یک مسأله اقتصادی یا سیاسی نیست، بلکه یک انتخاب برای بقای هویت انقلاب اسلامی یا ارتجاع است؛ چراکه مسیر اول می‌تواند ایران را در جهان در حال گذار به نظم پسالیبرال، به یک محور تمدنی بدل سازد، در حالی‌که مسیر دوم آن را به حاشیه‌نشینی و زیردست بودن در نظم آمریکا محور فرو خواهد کاست.

پارادوکس نئولیبرالیسم و استکبارستیزی

سیاست‌های نئولیبرالی نظیر خصوصی‌سازی بی‌ضابطه، رهاسازی نرخ ارز و سپردن سرنوشت معیشت مردم به دست بازار جهانی، نه تنها استقلال اقتصادی کشور را فرسوده می‌کنند، بلکه در درون نیز یک طبقه اجتماعی جدید می‌سازند؛ طبقه‌ای که منافعش در پیوند با شبکه‌های جهانی تعریف می‌شود و از این رو، خود به ستون پنجم نظم سلطه در داخل بدل می‌گردد. این طبقه به تدریج خواستار سیاست خارجی سازگار با اقتصاد سرمایه داری جهانی می‌شود و در نتیجه روح مقاومت را از جمهوری اسلامی می‌زداید.

در سطح راهبردی، پذیرش مکتب نئولیبرالیسم یعنی تن دادن به وابستگی به جای استقلال. در چنین چارچوبی، حتی اگر جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی شعار مقاومت بدهد، در عمل به شبکه‌های مالی، ارزی و تجاری تحت سلطه آمریکا گره خورده است. این همان تناقضی است که بسیاری از کشورهای پیرامونی گرفتار آن شده‌اند: سیاست خارجی استقلال‌طلب، بدون اقتصاد مستقل، سرنوشتی جز فرسایش تدریجی ندارد.

بنابراین پارادوکس نئولیبرالیسم و سیاست ضداستکباری در ایران یک مسأله نظری یا انتزاعی نیست؛ بلکه مسأله‌ای حیاتی است که تعیین می‌کند آیا انقلاب اسلامی می‌تواند به حیات راهبردی خود ادامه دهد یا در نهایت، با تناقض درونی خویش فرسوده خواهد شد.

دوراهی راهبردی: اقتصاد مقاومتی یا تعدیل‌سیاسی

امروز در برابر جمهوری اسلامی ایران، یک دوراهی وجودی گشوده شده است: یا باید منطق اقتصادی خویش را با روح سیاست خارجی مقاومت‌محور همسو سازد و بدین ترتیب «اقتصاد مقاومتی» را به عنوان شالوده بقا و عزت ملی بپذیرد؛ یا آنکه برای همگام شدن با جریان جهانی سرمایه داری، سیاست خارجی خود را به

تدریج در چارچوب نظم آمریکایی-لیبرالی تعدیل کند. این انتخاب صرفاً میان دو مدل اقتصادی نیست، بلکه تصمیمی است در باب ماهیت ایران در نظم جهانی.

اقتصاد مقاومتی به معنای بازمهندسی ساختار اقتصادی بر مبنای استقلال، عدالت و تاب‌آوری در برابر فشار خارجی است. این مسیر در حقیقت هماهنگ‌سازی سطح اقتصاد با منطق هویتی انقلاب اسلامی است. در چنین الگویی، دولت نقش صرفاً ناظر و حداقلی ندارد، بلکه به‌مثابه راهبر و حافظ منافع عمومی عمل می‌کند. تولید ملی تقویت می‌شود، منابع حیاتی در مالکیت عمومی باقی می‌ماند و سیاست‌های ارزی و مالی به‌گونه‌ای طراحی می‌شود که کشور در مقابل تحریم‌ها و تکانه‌های جهانی کمترین آسیب را ببیند. این رویکرد ایران را به قدرتی خودبسنده و مقاوم بدل می‌سازد که می‌تواند در نظم پسالیبرال نقش محوری ایفا کند.

مسیر دوم، راهی است که برخی جریان‌های غریب‌را و تکنوکرات پیشنهاد می‌کنند و می‌توان آن را عصاره بیانیه ۲۶ مرداد ۱۴۰۴ جبهه اصلاحات دانست: کاستن از گفتمان ضدآمریکایی – و ضداسرائیلی – برای هموارسازی مسیر ادغام کشور در اقتصاد غربی. نتیجه این مسیر، در بهترین حالت چیزی جز حاشیه‌نشینی ژئوپولیتیک و تنزل ایران به یک بازیگر پیرامونی در مدار قدرت‌های بزرگ نخواهد بود.

از این رو، دوراهی ایران نه صرفاً انتخاب میان دو راهبرد اقتصادی، بلکه انتخابی هستی‌شناسانه است: یا اقتصاد مقاومتی و وفاداری به گفتمان مقاومت و استقلال، یا ادغام در نظم آمریکامحور و فرسایش تدریجی آرمان‌های انقلاب اسلامی. مسیر نخست عزتمنداست و مسیر دوم همراه با زوال تدریجی هویت. فلسفه تاریخ به ما می‌آموزد که تمدن‌ها نه با اقتصاد وابسته، بلکه با حفظ استقلال و هویت است که ماندگار می‌شوند.

پیامدهای ادغام در نظم اقتصادی آمریکا

ادغام در نظم اقتصادی تحت هژمونی آمریکا، فریب «توسعه» و «رفاه» می‌دهد، اما در حقیقت، سرنوشتی جز حاشیه‌نشینی ساختاری برای ملت‌ها به همراه ندارد. این نظم جهانی بر منطق لیبرالیسم اقتصادی بنا شده، اما لیبرالیسم در اینجا نه به معنای آزادی برابر، بلکه به معنای ابزار سلطه است: آزادی حرکت سرمایه، در عمل به آزادی قدرت‌های مسلط برای غارت منابع پیرامون ترجمه می‌شود.

تجربه تاریخی نشان داده که هر کشوری که بدون تکیه بر قدرت اقتصادی مستقل در این نظم ادغام شده، به سرعت به «پیرامون» فرو کاسته شده است. در این نظم، مرکز و پیرامون به شکل ساختاری بازتولید می‌شوند: مرکز تولیدکننده ثروت و قواعد است و پیرامون، مصرف‌کننده و تابع. برای ایران، تن دادن به این الگو، یعنی پذیرش نقش کشوری که منابع انرژی و سرمایه انسانی خود را در خدمت توازن جهانی آمریکا قرار دهد، بدون آن‌که بتواند در سرنوشت نظم جهانی نقشی تعیین‌کننده ایفا کند.

از منظر فلسفه سیاست، این ادغام چیزی جز از دست دادن اراده تاریخی نیست. زیرا ملتی که ابزارهای حیات اقتصادی‌اش به زنجیر شبکه‌های مالی و تجاری قدرت مسلط بسته شود، دیگر نمی‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد. سیاست خارجی ضداستکباری در چنین شرایطی، بیشتر به ژستی خطابی بدل می‌شود تا یک راهبرد واقعی. در واقع، اقتصاد ادغام‌شده، سیاست را هم به سمت انفعال سوق می‌دهد: هر تصمیمی که منافع هژمون را به خطر اندازد، بلافاصله با فشارهای اقتصادی، مالی و تحریمی پاسخ داده می‌شود.

تجربه دوره پهلوی برای ایران یک گواه روشن است: وابستگی اقتصادی به غرب کشور را به عاملی وابسته بدل ساخت که در برابر هر تکانه خارجی، بی‌دفاع بود. چنین نظامی نه مشروعیت سیاسی تولید کرد، نه عدالت اجتماعی و نه استقلال راهبردی. به همین دلیل، در نهایت به انفجار اجتماعی و انقلاب انجامید.

امروز نیز همان قاعده برقرار است: هرچه ادغام در نظم آمریکایی بیشتر شود، استقلال و توان مقاومت کمتر می‌گردد. در بهترین حالت، ایران در چنین مسیری به یک بازیگر درجه چندم بدل خواهد شد؛ کشوری که بقایش مشروط به رضایت قدرت مسلط است. چنین جایگاهی، نه با آرمان‌های انقلاب اسلامی سازگار است و نه با شأن تمدنی ملتی که خود را وارث یک رسالت تاریخی می‌داند.



سیاست‌های نئولیبرالی نظیر خصوصی‌سازی بی‌ضابطه، رهاسازی نرخ ارز و سپردن سرنوشت معیشت مردم به دست بازار جهانی، نه تنها استقلال اقتصادی کشور را فرسوده می‌کنند، بلکه در درون نیز یک طبقه اجتماعی جدید می‌سازند؛ طبقه‌ای که منافعش در پیوند با شبکه‌های جهانی تعریف می‌شود و از این رو، خود به ستون پنجم نظم سلطه در داخل بدل می‌گردد.

فرصت نظم پسالیبرال و محوریت ایران

نظام بین‌الملل در آستانه یک دگرگونی پارادایمی قرار دارد. هژمونی آمریکا که طی دهه‌های گذشته با تکیه بر برتری مالی، نظامی و فرهنگی خود، نظم لیبرال جهانی را تثبیت کرده بود، امروز با فرسایش درونی و چالش‌های بیرونی مواجه است. ظهور قدرت‌های نوین و ائتلاف‌های چندجانبه‌ای نشانه‌های آشکاری از گذار به نظمی پسالیبرال است؛ نظمی که در آن، یک‌جانبه‌گرایی آمریکا دیگر توان اعمال اراده مطلق را نخواهد داشت و ملت‌های مستقل می‌توانند سرنوشت خود را رقم بزنند. در این لحظه تاریخی، ایران اگر بتواند میان سیاست خارجی مقاومت‌محور و اقتصاد مقاومتی پیوندی درونی برقرار کند، نه تنها بقای خود را تضمین خواهد کرد، بلکه می‌تواند به معمار یکی از قطب‌های نظم نوین جهانی بدل شود.

برای جمهوری اسلامی ایران، این تحول صرفاً یک تغییر در موازنه قدرت نیست، بلکه فرصتی تاریخی برای تحقق رسالت تمدنی خویش است. چراکه ایران طی چهار دهه گذشته، گفتمان مقاومت و ضداستکبار را در منطقه توسعه داده و امروز می‌تواند در شرایطی که مشروعیت نظم آمریکامحور روبه زوال است، خود را به عنوان یکی از کانون‌های شکل‌دهنده نظم جدید معرفی کند.

ایران در مرکز ژئوپولیتیک غرب آسیا قرار دارد؛ منطقه‌ای که شریان‌های انرژی، راه‌های تجاری و معادلات امنیتی جهان را در هم می‌آمیزد. اگر این موقعیت راهبردی با یک اقتصاد مقاوم، مستقل و عدالت‌محور پشتیبانی شود، ایران قادر خواهد بود نه صرفاً یک بازیگر منطقه‌ای، بلکه یک محور تمدنی در نظم پسالیبرال باشد. در چنین شرایطی، تهران می‌تواند ائتلافی از ملت‌ها و دولت‌های

مستقل را گرد هم آورد و الگویی متفاوت از پیشرفت و سیاست بین‌الملل عرضه کند؛ الگویی که نه بر سلطه، بلکه بر استقلال، عدالت و وکرامت انسانی بنا شده باشد.

لکن این چشم‌انداز تنها زمانی دست‌یافتنی است که ایران بتواند تناقض درونی میان سیاست خارجی مقاومت‌محور و سیاست اقتصادی نئولیبرال را برطرف کند. در غیر این صورت، حتی اگر فرصت تاریخی نظم پسالیبرال فرارسد، ایران بدون پشتوانه اقتصادی مقاوم، توانایی ایفای نقش محوری را نخواهد داشت. به بیان دیگر، عصر گذار جهانی فرصتی است که تنها ملت‌های مقاوم و خودبسنده قادر به بهره‌برداری از آن خواهند بود. ایران اگر بتواند میان هویت انقلابی خود و ساختار اقتصادی خویش هماهنگی ایجاد کند، می‌تواند نه یک تابع منفعل، بلکه یک معمار فعال در این لحظه تاریخی باشد.

اقتصاد مقاومتی: الزامات و مؤلفه‌ها

اقتصاد مقاومتی صرفاً یک سیاست اقتصادی نیست، بلکه یک فلسفه بقا و یک منطق تمدنی است. این مفهوم، همان‌گونه که در اندیشه راهبردی انقلاب اسلامی تبیین شده، پاسخی است به یک پرسش بنیادین: چگونه ملتی می‌تواند در جهانی پر از سلطه و تحریم، بر پای خود بایستد و اراده خویش را بر تاریخ تحمیل کند؟ مؤلفه‌های بنیادین یک اقتصاد مقاوم را می‌توان چنین برشمرد:

۱- دولت به‌مثابه راهبر، نه تماشاگر؛ در اقتصاد مقاومتی، دولت نه به‌عنوان نهادی کوچک و منفعل، بلکه به‌عنوان راهبر تاریخی عمل می‌کند که وظیفه‌اش جهت‌دهی به انرژی‌های اجتماعی و هدایت منابع ملی به سوی استقلال و عدالت است. برخلاف الگوی نئولیبرالی که دولت را به ناظر بی‌طرف بازار فرو می‌کاهد، اقتصاد مقاومتی دولت را ضامن منافع عمومی و حافظ دارایی‌های استراتژیک ملت می‌داند.

۲- استقلال از دلار و نظام مالی آمریکا؛ وابستگی به دلار و نظام مالی تحت سلطه آمریکا، اقتصاد کشورها را در برابر اراده هژمون آسیب‌پذیر می‌سازد. یکی از سازوکارهای پنهان این سلطه، دلاری‌سازی و جهانی‌سازی قیمت مواد اولیه ملی است؛ به‌گونه‌ای که نفت، گاز، محصولات پالایشی و پتروشیمی، فلزات و... نه بر پایه نیازها و منطق داخلی، بلکه مطابق شاخص‌های دلاری و قواعد بازار جهانی ارزش‌گذاری می‌شوند. نتیجه آن، تبدیل ثروت ملی به ابزاری برای تغذیه سرمایه جهانی و تضعیف توان ملت در تأمین نیازهای اساسی خویش است. اقتصاد مقاومتی با کاهش وابستگی ارزی، گسترش مبادلات با ارزهای ملی و طراحی سازوکارهای بومی برای قیمت‌گذاری منابع، ثبات داخلی را تضمین کرده و زنجیرهای سلطه مالی و کلایی را می‌گسلد. این همان معنای فلسفی آزادی اقتصادی است: رهایی از قید سلطه پولی و بازگرداندن منابع ملی به خدمت عدالت و منافع عمومی.

۳- عدالت اجتماعی و بازتوزیع قدرت اقتصادی؛ اصل ۴۳ قانون اساسی مسکن، خوراک، آموزش، بهداشت و امکانات خانواده را حقوق بنیادین همه شهروندان می‌داند؛ بدین معنا که رفاه عمومی در اقتصاد مقاومتی، نه امتیاز بازار بلکه حق ذاتی انسان آزاد است. طبق اصل ۴۴ نیز صنایع مادر، انرژی، بانکداری، معادن و زیرساخت‌های حیاتی باید در مالکیت و مدیریت دولت باقی بمانند؛ چراکه این بخش‌ها ستون استقلال و امنیت ملی‌اند. خصوصی‌سازی انفال و تجاری‌سازی آموزش و سلامت، سرمایه اجتماعی را فرسوده و جامعه را به دو قطب متضاد بدل می‌سازد. اقتصاد مقاومتی در برابر این روند، بر عدالت اجتماعی و مهار انحصار اقتصادی تأکید

دارد و منابع ملی را میراث مشترک ملت می‌داند، نه ابزار سودجویی اقلیتی خاص. عدالت در این معنا نه صرفاً آرمان اخلاقی، بلکه شرط بقای راهبردی نظام است.

۴- خودکفایی و تنوع‌بخشی راهبردی؛ مقاومت بدون خودکفایی در کالاهای اساسی و بدون تنوع‌بخشی به شرکای تجاری، در برابر تحریم‌ها شکننده است. اقتصاد مقاومتی از این رو بر تولید ملی، فناوری بومی، و شبکه‌های تجاری متکثر (از همسایگان گرفته تا قدرت‌های نوظهور آسیایی و آفریقایی) تأکید می‌کند. این سیاست نه انزوا، بلکه اتصال هوشمندانه به جهان است؛ اتصالی که از موضع استقلال و اختیار شکل می‌گیرد.

۵- اقتصاد دانش‌بنیان و روح خلاقیت؛ هیچ ملتی نمی‌تواند تنها با منابع طبیعی بر استقلال خود تکیه کند. اقتصاد مقاومتی در جوهره خود یک اقتصاد دانش‌بنیان است؛ اقتصادی که بر خلاقیت انسانی، علم، فناوری و نوآوری تکیه دارد. اینجاست که پیوند میان «علم» و «قدرت» روشن می‌شود: هرچه ملت در تولید دانش و فناوری مستقل‌تر باشد، در میدان سیاست جهانی آزادتر و مقتدرتر خواهد بود.

از چشم‌انداز فلسفه سیاست، بقا و شکوفایی هر تمدنی در گرو هماهنگی سه سطح اساسی است: هویت، قدرت و اقتصاد. هویت بدون پشتوانه قدرت، به ایده‌ای شاعرانه تقلیل می‌یابد؛ قدرت بدون اقتصاد، بر شن‌روان بنا می‌شود؛ و اقتصاد بدون هویت، به ابزاری برای خدمت به بیگانگان بدل خواهد شد. جمهوری اسلامی ایران نیز اگر بخواهد گفتمان مقاومت و استکبارستیزی خود را از سطح شعارهای انقلابی به سطح یک راهبرد تمدنی پایدار ارتقا دهد، ناگزیر است این سه سطح را در مدار هم‌افزایی قرار دهد.

ادغام در نظم اقتصادی آمریکامحور به معنای از دست دادن اراده تاریخی و تنزل به حاشیه نظم سلطه است؛ راهی که در نهایت به زوال هویت انقلابی و وابستگی ساختاری می‌انجامد. در مقابل، راهبرد اقتصاد مقاومتی زمینه را برای ساختن استقلال واقعی و عزت پایدار فراهم می‌سازد. این انتخاب، انتخاب میان «ایران مقاوم و مرکز» یا «ایران تابع و پیرامونی».

بنابراین، پرسش اصلی پیش روی جمهوری اسلامی این نیست که آیا خواهد توانست اقتصاد خویش را در تراز همان مقاومتی بسازد که در سیاست خارجی پرچم آن را برافراشته است. پاسخ به این پرسش، سرنوشت ایران در قرن بیست و یکم و جایگاه آن در نقشه تمدنی جهان را تعیین خواهد کرد.



از منظر فلسفه سیاست، این ادغام چیزی جز از دست دادن اراده تاریخی نیست. زیرا ملتی که ابزارهای حیات اقتصادی‌اش به زنجیر شبکه‌های مالی و تجاری قدرت مسلط بسته شود، دیگر نمی‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد. سیاست خارجی ضداستکباری در چنین شرایطی، بیشتر به ژستی خطابی بدل می‌شود تا یک راهبرد واقعی. در واقع، اقتصاد ادغام‌شده، سیاست را هم به سمت انفعال سوق می‌دهد.

چگونه یک اقتصاد ویران شد ؟

فرجام

امین رضایی نژاد

مدیر گروه شبه‌قاره
اندیشکده جریان

از دهه ۱۹۹۰، سریلانکا برنامه بلندپروازانه‌ای برای آزادسازی اقتصادی آغاز کرد که شامل اصلاحات گسترده در سیاست‌های مالی، تجاری و نرخ ارز، همراه با خصوصی‌سازی ته‌اجمی شرکت‌های دولتی بود. این تغییر مسیر از یک بخش دولتی مسلط (که تا اواسط دهه ۱۹۷۰ فعالیت‌های عمده اقتصادی و اجتماعی مانند بانک‌داری، کشاورزی، صنایع بزرگ و خدمات عمومی را کنترل می‌کرد)، با هدف توسعه بخش خصوصی و افزایش کارایی اقتصادی انجام شد. با این حال، این اصلاحات که

قرار بود بار مالی دولت را کاهش دهد و سرمایه‌گذاری را جذب کند، در عمل پیامدهای اجتماعی منفی گسترده‌ای برای اقشار مختلف جامعه سریلانکا به همراه داشت. خصوصی‌سازی در سریلانکا از دهه ۱۹۹۰ به بعد تأثیرات عمیق و اغلب مخربی بر بازار کار گذاشت و به از دست دادن گسترده مشاغل، ایجاد شرایط ناپایدار شغلی و چالش‌های جدی برای کارگران و اتحادیه‌های کارگری منجر شد. شرکت‌های دولتی در این کشور معمولاً به دلیل استخدام‌های سیاسی و به عنوان راهکاری برای کاهش بیکاری (به ویژه در سطوح نیمه‌ماهر و غیرماهر) با پرسنل مازاد مواجه بودند. برآورد‌ها در سال ۱۹۹۱ نشان می‌داد که حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد از نیروی کار بخش عمومی (به استثنای بخش کشاورزی که حدود ۱۴۰ هزار نفر را استخدام می‌کرد) اضافه‌کار داشتند. برای مثال، در هیئت حمل‌ونقل سریلانکا، نسبت کارمندان به اتوبوس ۱۳٫۱ نفر بود، در حالی که نسبت بهینه ۶٫۵ نفر محاسبه شده بود که نشان‌دهنده نیروی کار مازاد قابل توجهی بود. در نتیجه، اقدامات خصوصی‌سازی به اخراج گسترده کارگران انجامید؛ به طوری که تنها بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۱، تعداد ۲۲۷۳۸ کارگر حمل‌ونقل از کار بیکار شدند. تا اواسط سال ۱۹۹۴، تعداد ۴۳ شرکت صنعتی و ۹۳ ایستگاه اتوبوس خصوصی‌سازی شده بودند و این رقم تا سال ۱۹۹۷ به ۷۵ شرکت (از جمله شرکت‌های مخابرات و گاز) افزایش یافت.

کارگرانی که پس از خصوصی‌سازی همچنان در شرکت‌های خصوصی شده مشغول به کار بودند، با چالش‌های اقتصادی و روانی ناشی از تفاوت در دستمزدها، شرایط کاری و مزایا مواجه شدند. اگرچه برخی شرکت‌ها مانند «کابول لانکا» و «شرکت مخابرات سریلانکا» افزایش دستمزد، بهبود خدمات حمل‌ونقل، مسکن یا بهداشت را ارائه دادند، این مزایا به صورت یکسان در اختیار همه کارگران قرار نگرفت. در کل، شرایط کاری نامن‌تر شد، امنیت شغلی کاهش یافت و حجم کارها افزایش پیدا کرد. پیش از این، در شرکت‌های دولتی که اولویت اصلی آن‌ها سودآوری نبود، تأکید کمتری بر افزایش بهره‌وری وجود داشت و دستمزدها اغلب بر اساس تورم نه عملکرد، تعیین می‌شد. اما با انتقال مالکیت به بخش خصوصی، این رویه تغییر کرد و محیطی شکل گرفت که در آن مدیریت کارآمد شرکتی و تکنیک‌های بهره‌وری در اولویت قرار گرفتند.

چارچوب قانونی برای رسیدگی به مسائل کارگران در فرآیند خصوصی‌سازی بسیار ضعیف بود. قوانینی مانند «قانون شرکت‌های عمومی مصوب ۱۹۸۷» و «قانون مؤسسات عمومی مصوب ۱۹۸۷» تنها به صورت مختصر به موضوع غرامت کارگران اشاره کرده و جزئیات آن را به تصمیم‌گیری هیئت وزیران واگذار کرده بودند. کمیته ریاست جمهوری خصوصی‌سازی در سال ۱۹۸۷ پیشنهاد پرداخت غرامت نقدی را داده بود، اما این بسته‌ها از نظر کارگران ناکافی بود و به صورت یکسان اجرا نمی‌شد. اگرچه با گذشت زمان و تحت تأثیر تورم و قدرت چانه‌زنی اتحادیه‌های کارگری، میزان غرامت‌ها افزایش یافت، اما این پرداخت‌ها عمدتاً

نقدی بودند و حمایت‌های غیرنقدی مانند آموزش مهارت‌های جدید یا کمک به یافتن شغل جایگزین به ندرت ارائه می‌شد. در نتیجه، بسیاری از کارگران اخراج شده به ویژه نیروهای نیمه‌ماهر و غیرماهر برای یافتن منابع درآمد پایدار با مشکل مواجه شدند و اغلب غرامت خود را صرف پرداخت بدهی‌ها کردند، نه سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های درآمدزا. این مسئله که کارگران مزایای صندوق‌های تأمین اجتماعی را پیش از موعد برداشت می‌کردند با هدف اصلی این صندوق‌ها به عنوان یک طرح امنیت اجتماعی برای دوران بازنشستگی در تضاد بود و نگرانی‌هایی درباره افزایش فقر در دوران سالمندی در کشوری با جمعیت روبه‌پیری ایجاد کرد.

نبود شبکه‌های حمایتی اجتماعی قوی برای کاهش اثرات منفی خصوصی‌سازی مانند بیکاری، کاهش دستمزدها و افزایش قیمت‌ها یک مشکل اساسی بود. با وجود تلاش‌های دولت برای «بازسازی» شرکت‌های خصوصی شده ناموفق (از جمله شش مورد شکست آشکار تا سال ۱۹۹۷) و تصویب «قانون بازسازی مؤسسات عمومی مصوب ۱۹۹۶»، رویکرد سلیقه‌ای در برخورد با مسائل کارگری باعث افزایش نارضایتی‌ها شد. این وضعیت نه تنها به بهبود شرایط کارگران منجر نشد، بلکه بی‌اعتمادی آن‌ها به روند خصوصی‌سازی را نیز تشدید کرد.

خصوصی‌سازی نه تنها کارگران مستقیم، بلکه کارگران غیرمستقیم شرکت‌های دولتی و اهداف توسعه منطقه‌ای را نیز تحت تأثیر قرار داد. شرکت‌های دولتی معمولاً شبکه‌های گسترده‌ای از تأمین‌کنندگان مواد اولیه ایجاد کرده بودند تا هم توسعه منطقه‌ای را تقویت کنند، هم پیوندهای اقتصادی پویا بسازند و هم اشتغال‌زایی داشته باشند. با خصوصی‌سازی این شرکت‌ها، مالکان جدید خصوصی اغلب این شبکه‌ها را قطع کرده و به منابع اقتصادی‌تر و کارآمدتر روی آوردند که این امر معیشت کارگران غیرمستقیم و اقتصاد محلی را به شدت تحت تأثیر منفی قرار داد.

از سوی دیگر، اتحادیه‌های کارگری سریلانکا به دلیل نگرانی از کاهش مشاغل و افت شرایط کاری، به مخالفت فعالانه با فرآیند خصوصی‌سازی پرداختند. آن‌ها با چانه‌زنی‌های شدید توانستند ارزش متوسط بسته‌های جبرانی را به مرور زمان افزایش دهند که بخشی از این موفقیت ناشی از تقویت قدرت چانه‌زنی اتحادیه‌ها و رویکرد کارگری‌پسندانه دولت پس از سال ۱۹۹۴ بود. با این حال، علیرغم این «پیروزی‌ها» در تضمین جریان‌های مالی و مزایای بازنشستگی مطلوب، نفوذ کلی اتحادیه‌های کارگری در بخش‌های خصوصی شده رو به کاهش گذاشت. قانون خاتمه استخدام کارگران مصوب ۱۹۷۱ که اخراج کارکنان در بخش خصوصی را با دشواری‌هایی مواجه می‌کرد، در برخی موارد باعث شد کارفرمایان با یافتن راهکارهای فرعی، این قانون را دور بزنند که این امر حقوق کارگران را بیش از پیش تحت فشار قرار داد. سیاست‌های آزادسازی اقتصادی و

خصوصی‌سازی که از دهه ۱۹۹۰ به اجرا درآمد، سهم قابل توجهی در افزایش نابرابری درآمدی و تشدید طبقه‌بندی اجتماعی در سریلانکا داشت. این روند نه تنها شکاف اقتصادی بین اقشار مختلف جامعه را عمیق‌تر کرد، بلکه به ایجاد نارضایتی‌های گسترده اجتماعی و بی‌ثباتی‌های سیاسی نیز دامن زد. پیامدهای این نابرابری‌ها در سال‌های بعد به شکل بحران‌های اقتصادی و تنش‌های اجتماعی متجلی شد که ثبات کلی کشور را تحت تأثیر قرار داد.

رشد اقتصادی و منافع حاصل از آن عمدتاً به بخش‌های شهری، به ویژه استان غربی محدود شد و این امر منجر به افزایش شکاف بین گروه‌های دارای مزایای اجتماعی-اقتصادی و گروه‌های محروم گردید. بخش خصوصی رسمی که به هزینه بخش عمومی گسترش یافت، عمدتاً بر مناطق شهری متمرکز بود و این موضوع نابرابری اقتصادی بین مناطق شهری و روستایی را تشدید کرد. در نتیجه، توزیع توسعه به صورت ناهمگون صورت گرفت و بسیاری از افراد فقیر، به ویژه در مناطق روستایی، از فرصت‌های اقتصادی جدید محروم ماندند. ضریب جینی به عنوان شاخص سنجش نابرابری درآمد، روندی افزایشی را از دهه ۱۹۹۰ به بعد نشان می‌دهد که بیانگر گسترش این نابرابری‌هاست. سریلانکا از نظر نابرابری درآمدی در میان یک‌سوم کشورهای

نابرابر جهان قرار دارد. نداشتن منابع و دسترسی به حوزه طبقه متوسط شهری جدید باعث شد بخش‌های دیگر جامعه، به ویژه جمعیت روستایی، نتوانند ایدئولوژی مصرف‌گرایانه و ارزش‌های غربی مورد تبلیغ این طبقه نوظهور را به طور کامل بپذیرند. این امر منجر به انزوای اجتماعی و طرد جوانان تحصیل‌کرده روستایی از جریان اصلی اقتصاد شده که پیامدهای گسترده‌ای در پی داشت. خصوصی‌سازی همچنین باعث تغییر در اولویت‌های دولت شد و اگرچه در



فرآیند خصوصی‌سازی در سریلانکا با موارد متعددی از فروش شرکت‌های دولتی به قیمت‌های کمتر از ارزش واقعی همراه بود که منجر به انتقال عظیم ثروت ملی از بخش عمومی به دستان بخش خصوصی شد. نمونه‌های بارز این مسئله شامل شرکت بیمه سریلانکا (SLIC) است که در سال ۲۰۰۳ فروخته شد، اما در سال ۲۰۰۹ پس از حکم دیوان عالی مبنی بر پایین بودن قیمت و نقص‌های رویه‌ای، مجدداً ملی شد.



ابتدا به عنوان یک حرکت جامع خصوصی‌سازی آغاز نشد، اما در نهایت با هدف قرار دادن برنامه‌های رفاهی و هزینه‌های غیرضروری، هزینه‌های دولت را کاهش داد.

خصوصی‌سازی خدمات ضروری از جمله مخابرات، حمل‌ونقل عمومی و تغییر تدریجی در نظام بهداشت و درمان، پیامدهای متفاوت و اغلب منفی برای مقرون به صرفه بودن و دسترسی به این خدمات، به ویژه برای جمعیت‌های کم‌درآمد و روستایی داشت. خصوصی‌سازی خدمات عمومی مانند مخابرات، گاز و حمل‌ونقل اتوبوس‌رانی، نگرانی‌هایی در مورد سوءاستفاده از قیمت‌ها، کاهش کمیت تولید و افت کیفیت خدمات توسط مالکان خصوصی به دلیل موقعیت انحصاری یا انحصار چندجانبه آن‌ها در بازار ایجاد کرد. به عنوان مثال، در بخش حمل‌ونقل عمومی، ورود تعداد زیادی از شرکت‌های خصوصی فاقد نظارت منجر به ارائه خدمات «ناعادلانه» و ناکارآمد شد که با شکایت مسافران از ازدحام بیش از حد، عدم رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی و نبود برنامه‌های زمانی و خدمات شبانه همراه بود. هرچند خصوصی‌سازی صنعت مخابرات با تشکیل یک نهاد تنظیم‌گر (مرجع تنظیم مقررات مخابرات) همراه بود که نسبتاً موفق تر عمل کرد، اما عدم وجود کف و سقف قیمت‌گذاری به این معنی بود که قیمت‌ها صرفاً بر اساس عرضه و تقاضا تعیین می‌شد که این امر همچنان می‌توانست بر مقرون به صرفه بودن خدمات تأثیر بگذارد. به طور مشابه، خصوصی‌سازی شرکت گاز شل در سال ۱۹۹۵ که طی آن حقوق انحصاری برای مدت ۱۰ سال به این شرکت اعطا شد، منجر به افزایش قیمت برای مصرف‌کنندگان گردید.

در بخش بهداشت و درمان، سیستم درمانی سریلانکا که زمانی الگویی برای کشورهای فقیر محسوب می‌شد، از دهه ۱۹۸۰ به بعد شاهد روند فزاینده خصوصی‌سازی بود. کاهش سرمایه‌گذاری دولتی و مشوق‌های ارائه شده به بخش خصوصی، منجر به تغییر جهت از تقویت سیستم عمومی به گسترش نقش بخش خصوصی شد. این تحولات، نظام درمانی را با فضایی بی‌ضابطه و خصوصی‌شده مواجه کرده که دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی با کیفیت را برای روستاییان و اقشار کم‌درآمد که وابستگی زیادی به خدمات عمومی دارند، دشوار یا حتی غیرممکن ساخت.

یکی از اهداف اصلی خصوصی‌سازی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی بود، اما این سیاست پیامدهای اجتماعی منفی خاص خود را به همراه داشت. مالکیت خارجی در شرکت‌های خصوصی‌شده منجر به خروج قابل توجه سود از کشور شد. بر اساس گزارش بانک مرکزی سریلانکا، سالانه بین ۱٫۵ تا ۲٫۵ میلیارد دلار تحت عنوان «درآمد اولیه» از کشور خارج می‌شد که عمدتاً شامل سود سهام، هزینه‌های مدیریت و حق‌الامتیاز شرکت‌های خارجی مالک دارایی‌های پیشین دولتی بود. این فرار سرمایه، ذخایر ارزی حیاتی کشور را تحلیل برد و ثبات اقتصادی و حاکمیت ملی را به ویژه در دوران بحران‌های تراز پرداخت‌ها تضعیف کرد.



فرآیند خصوصی‌سازی در سریلانکا با موارد متعددی از فروش شرکت‌های دولتی به قیمت‌های کمتر از ارزش واقعی همراه بود که منجر به انتقال عظیم ثروت ملی از بخش عمومی به دستان بخش خصوصی شد. نمونه‌های بارز

این مسئله شامل شرکت بیمه سریلانکا (SLIC) است که در سال ۲۰۰۳ فروخته شد، اما در سال ۲۰۰۹ پس از حکم دیوان عالی مبنی بر پایین بودن قیمت و نقص‌های رویه‌ای، مجدداً ملی شد. همچنین شرکت خدمات دریایی لانکا (LMS) که در سال ۲۰۰۲ خصوصی شد، در سال ۲۰۰۸ توسط دیوان عالی به دلیل نقص در فرآیند فروش مورد انتقاد قرار گرفت، چرا که ارزش ملک این شرکت به تنهایی بسیار بیشتر از مبلغ معامله بود. مورد دیگر شرکت سیلان اکسیژن بود که به یک شرکت خارجی فروخته شد و سپس با قیمتی بسیار بالاتر به فروش رسید، که نشان‌دهنده ارزش‌گذاری نادرست اولیه بود. این موارد نه تنها باعث از دست رفتن سودهای آتی برای کشور شد، بلکه کاهش شدید ارزش سرمایه را نیز در پی داشت، به طوری که منافع اصلی عاید سهامداران خصوصی و خارجی شد، نه خزانه ملی یا سرمایه‌گذاری‌های داخلی.

برای ترغیب خریداران و سرمایه‌گذاران خصوصی، به برخی شرکت‌ها حقوق انحصاری در برخی حوزه‌های عملیاتی اعطا شد که با اصول رقابت عادلانه در تضاد بود. به عنوان مثال، به شرکت شل گاز لانکا حق انحصاری ۱۰ ساله در بازار داخلی گاز مایع (LPG) داده شد که منجر به افزایش قیمت‌ها برای مصرف‌کنندگان گردید. این شرایط به شرکت‌های یادشده امکان داد تا از مزایای پیشگام بودن در بازار بهره‌مند شوند و در عین حال ورود رقبای جدید را با مشکل مواجه کرده و به ایجاد مقیاس‌های اقتصادی غیررقابتی منجر شد. اجرای خصوصی‌سازی در سریلانکا با چالش‌های جدی نهادی و حکمرانی مواجه بود که پیامدهای اجتماعی منفی آن را تشدید کرد. منتقدان استدلال می‌کنند که چارچوب نهادی سریلانکا از اقدامات اصلاحات بازار به اندازه کافی حمایت نکرد، چرا که فضای سیاسی-بوروکراتیک موجود باعث شد منافع اداری و اقتصادی ناشی از اصلاحات ناقص تنها به عده‌ای خاص برسد. اگرچه اهمیت وجود نهادهای تنظیم‌گر خارجی، به ویژه برای خدمات و شرکت‌های عمومی خصوصی‌شده، شناخته شده بود، اما ایجاد چارچوب‌های تنظیمی قوی در برخی بخش‌ها با تأخیر همراه شد. هرچند کمیسیون تجارت عادلانه (FTC) در سال ۱۹۸۷ برای کنترل انحصارات تأسیس شد، اما تفکیک وظایف آن از حمایت از مصرف‌کننده نتیجه معکوس داشت. نبود مراجع تنظیم‌گر مناسب در بخش‌هایی مانند حمل‌ونقل عمومی (اتوبوس‌رانی) باعث شد که مصرف‌کنندگان بار اصلی خدمات ناکارآمد پس از خصوصی‌سازی را متحمل شوند.

فرآیند خصوصی‌سازی در سریلانکا با انتقادات جدی مواجه بود، از جمله عدم شفافیت و اتهامات مربوط به معاملات غیرشفاف. شواهد نشان می‌دهد الگویی سیستماتیک از سرمایه‌گذاری عمدی ناکافی، مدیریت ضعیف، سازماندهی اعتصابات و دستکاری مالی برای ایجاد زیان‌های ساختگی در شرکت‌های دولتی وجود داشت تا «توجیهی» برای خصوصی‌سازی باشد. این شرایط به سیاست‌مداران، بوروکرات‌ها و واسطه‌ها اجازه داد تا از فروش این شرکت‌ها سود ببرند، امری که به فرسایش اعتماد عمومی و افزایش نارضایتی‌ها و بی‌ثباتی سیاسی انجامید.

در مجموع، هرچند برنامه‌های خصوصی‌سازی در سریلانکا از دهه ۱۹۹۰ با هدف مدرنیزه کردن و آزادسازی اقتصاد اجرا شد، اما پیامدهای اجتماعی منفی گسترده‌ای به همراه داشت. از دست دادن مشاغل، اشتغال ناپایدار، نابرابری درآمدی و اختلافات منطقه‌ای، محدودیت دسترسی به خدمات ضروری برای گروه‌های آسیب‌پذیر، و خروج سودهای کلان توسط سرمایه‌گذاران خارجی از جمله این تأثیرات بودند. ضعف در حکمرانی

از آزادسازی تا فروپاشی

نئولیبرالیسم چگونه اسد را سرنگون کرد؟



سحرگاه یک روز خاکستری، زمانی که آخرین امیدها برای ایستادگی ارتش ملی سوریه از بین رفت، قطار خودروهای دارودسته جولانی خود را به دمشق رساندند و حکومت پنجاه و چند ساله خاندان اسد نه با طی یک جنگ همه جانبه (که قبلاً از

چنین میدانی سر به سلامت برده بود)، که در سکوتی سهمگین و زیر خروارها سوال آوار شده، فرو ریخت، بشار اسد خود را به مسکو رساند و در کتاب تاریخ غرب آسیا هشتم دسامبر ۲۰۲۴ میلادی روز سقوط اسد و ظهور حکومت تروریست‌ها در سوریه ثبت شد. دلایل سقوط حکومت بشار اسد از نگاه هر طیف و جناح سیاسی پارامترهای متعددی بود که مخرج مشترک همه آنها را می‌توان ترکیبی از عوامل داخلی و خارجی دانست هرچند که عمده تحلیل‌های ارائه شده در رسانه‌ها مبتنی بر دلایل خارجی هستند. بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که توطئه کشورهایمانند آمریکا، رژیم اشغالگر قدس و ترکیه در این ماجرا عامل اصلی بوده است. حتی برخی معتقدند که شاید مهم‌ترین عامل خارجی، تغییر در سیاست‌های روسیه بود. آنها می‌گویند روسیه که سال‌ها حامی اصلی حکومت اسد بود و حضور نظامی گسترده‌ای در سوریه داشت، ناگهان تصمیم گرفت از حمایت خود دست بردارد. در این میان اما هستند آنهایی که از زاویه‌ای دیگر و شاید عمیق‌تر و طی بازه‌ای طولانی‌تر به ماجرا می‌نگردند، آنهایی که می‌گویند پشت پرده‌های مهمی از ماجرای سوریه هرگز برای مردم بیان نشده، هرچند که در تاریخ ثبت و ضبط است. این طیف از تحلیلگران با بررسی و تصمیمات عمدتاً اقتصادی و اجتماعی به دنبال ریشه‌های سقوط اسد در دو دهه گذشته می‌گردند. «حکمران» با مرور این نظرات و وقایع داخلی سوریه با زمینه‌های عمدتاً اقتصادی بخش‌هایی از این پشت پرده‌ها یا در واقع همان ریشه‌های اصلی ماجرا را بازخوانی کرده است.

۱. فرمان شماره ۲۸ و تأسیس بانک‌های خصوصی

و تقریباً تمام بانک‌های خصوصی با شرکای استراتژیک خارجی (عمدتاً لبنانی و سپس اردنی و کشورهای حاشیه خلیج فارس) کار می‌کردند. عمده‌وام‌های بانک‌های خصوصی (حدود ۸۰٪) به تجارت، خدمات و خرید مسکن، خودرو و املاک اختصاص داشت و سهم اندکی به تولید صنعتی یا کشاورزی رسید. در نتیجه، این بخش بیش‌تر به رشد بازار مصرف و مستغلات دامن‌زد تا توسعه تولیدی. این آزادسازی بانکی، به تمرکز منابع در دست نخبگان سیاسی - اقتصادی انجامید، در حالی که اکثریت مردم خارج از چرخه منافع این اصلاحات ماندند. نتیجه، تعمیق نابرابری و گسترش شکاف طبقاتی بود. صندوق بین‌المللی پول در گزارش سال ۲۰۰۵ خود اذعان کرد که اصلاحات بانکی سوریه با هدایت این صندوق بوده است. در گزارش سال ۲۰۰۹ صندوق نیز آمده که بانک‌های خصوصی اکنون پیشرو رشد بخش مالی هستند. صندوق از اینکه مقامات سوریه «نرخ‌های بهره تسهیلات بانکی و نرخ‌های سپرده و وام ارزی را به‌طور کامل آزاد کرده‌اند» ابراز خرسندی کرد.

۲. امنیت غذایی سوریه چگونه فروپاشید؟

از اوایل دهه ۲۰۰۰، دولت بشار اسد در چارچوب شعار «اقتصاد بازار اجتماعی» اصلاحات نئولیبرال در حوزه کشاورزی را آغاز کرد: حذف تدریجی یارانه‌ها (سوخ، بذر، کود، آب)، خصوصی‌سازی مزارع دولتی، آزادسازی قیمت محصولات، تضعیف تعاونی‌ها، و واگذاری زمین به مالکان خصوصی و سرمایه‌داران نزدیک به نهادهای امنیتی. این اصلاحات، که تحت فشار و توصیه نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و اتحادیه اروپا نیز پیش می‌رفت، باعث فروپاشی ساختارهای رفاهی و نهادی‌ای شد که در دهه‌های پیشین ستون معیشت روستاییان بود. در کنار این سیاست‌ها، خشکسالی‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ ضربه نهایی را به کشاورزی وارد کرد. کاهش شدید بارندگی و افت منابع آب زیرزمینی، همراه با افزایش ناگهانی قیمت

گازوئیل (از ۷ به ۲۵ لیتر در سال ۲۰۰۸) و کود شیمیایی، توان تولید و آبیاری را از بسیاری از کشاورزان گرفت. تولید گندم از حدود ۴۰۹ میلیون تن در ۲۰۰۶ به ۲۱ میلیون تن در ۲۰۰۸ سقوط کرد و برداشت جو در برخی مناطق تقریباً صفر شد. دامداران نیز به دلیل کمبود خوراک و آب، بخش بزرگی از دام‌های خود را با قیمتی بسیار پایین فروختند یا از دست دادند. پیامد اجتماعی این تحولات مهاجرت گسترده روستاییان به حاشیه شهرها بود: صدها روستا، به‌ویژه در استان‌های حسکه، رقه و دیرالزور، خالی شدند و بین ۳۰۰ تا ۸۰۰ هزار نفر معیشت خود را کاملاً از دست دادند. مهاجران در سکونتگاه‌های غیررسمی مستقر شدند، جایی که بیکاری، فقر و رقابت بر سر منابع محدود شهری به نارضایتی اجتماعی دامن زد. این تغییرات هم‌زمان با تمرکز سرمایه‌گذاری دولت و بخش خصوصی جدید بر حوزه‌هایی مانند بانکداری، گردشگری و ساخت‌وساز، باعث شد کشاورزی و صنایع تبدیلی آن عملاً

به حاشیه رانده شوند و شکاف اقتصادی و اجتماعی میان مناطق شهری و روستایی عمیق‌تر شود. در سطح طبقاتی و نهادی، خصوصی‌سازی و تجاری‌سازی زمین به شکل‌گیری طبقه‌ای جدید از زمین‌داران و کارآفرینان وابسته به رژیم انجامید، در حالی که دهقانان کوچک و کارگران کشاورزی از چرخه تولید و تصمیم‌گیری حذف شدند. نهادهای خیریه و سازمان‌های غیردولتی - عمدتاً تحت کنترل دولت - بخشی از وظایف حمایتی را بر عهده گرفتند، اما این جایگزینی به تضعیف مشروعیت دولت و قطع پیوند ارگانیک آن با جوامع روستایی انجامید. اینگونه بود که ترکیب سیاست‌های نئولیبرال، شوک‌های اقلیمی، و بازآرایی طبقاتی، کشاورزی سوریه را از یک ستون اصلی اقتصاد ملی و پایگاه اجتماعی رژیم بعث به یک بخش بحران‌زده، حاشیه‌ای و مولد نارضایتی سیاسی بدل کرد. این روند نه تنها به فقر، مهاجرت و نابرابری انجامید، بلکه یکی از بست‌های کلیدی شکل‌گیری خیزش‌های ۲۰۱۱ شد.

۳. امضای موافقتنامه اقتصادی با اروپا

به امید ایجاد سپر سیاسی در برابر آمریکا

سال ۱۹۹۵ اتحادیه اروپا با هدف تشکیل بزرگ‌ترین منطقه آزاد تجاری جهان و گسترش همکاری‌های امنیتی، اقتصادی ـ مالی و فرهنگی ـ اجتماعی میان اتحادیه اروپا و ۱۲ کشور جنوب مدیترانه، توافق با عنوان مشارکت یورو-مدیترانه (EMP) طراحی کرد.

سوریه به‌عنوان آخرین کشور منطقه، این توافق را در دسامبر ۲۰۰۸ امضا کرد، هرچند مذاکرات آن سال‌ها پیش به پایان رسیده بود. هدف اعلامی اتحادیه اروپا از این توافق، همسوسازی سیاست‌ها و مقررات کشورهای جنوبی با الگوهای اقتصادی و نهادی اروپا بود؛ در حالی که برای دمشق، انگیزه اصلی ورود به این روند بیشتر جنبه ژئوپلیتیک داشت،

۴. لغو پیمان سپاری و یکسان‌سازی نرخ ارز

دولت بشار اسد تحت هدایت صندوق بین‌المللی پول طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ اقدام به حذف تدریجی پیمان سپاری ارزی کرد. صندوق در گزارش سال ۲۰۰۵ خود با تأکید بر اینکه سرعت اصلاحات کمتر از انتظار صندوق است، اما در سال‌های گذشته در چندین حوزه پیشرفت حاصل شده، می‌نویسد: «الزام به بازگشت ارز (surrender requirement) به‌طور کامل حذف شده است. با حرکت تدریجی به سمت یکسان‌سازی نرخ‌های ارز، یارانه‌های

۵. خصوصی‌سازی نظام سلامت

و طبقاتی شدن درمان

در دهه ۲۰۰۰، دولت بشار اسد در چارچوب اصلاحات نئولیبرال و با حمایت مستقیم اتحادیه اروپا و آژانس همکاری فنی آلمان (GTZ)، «برنامه نوسازی نظام سلامت» (HSMP) را به‌عنوان بخشی از بسته وسیع‌تر اصلاحات اقتصادی آغاز کرد.

هدف اعلامی شده این برنامه، افزایش کارایی و کیفیت خدمات، گسترش مشارکت‌های بخش خصوصی و کاهش بار مالی دولت از طریق گسترش بیمه درمانی و همکاری‌های عمومی ـ خصوصی بود. این روند به رشد سریع بیمارستان‌ها، کلینیک‌ها و داروخانه‌های خصوصی در مراکز شهری انجامید و هم‌زمان با وضع کارمزد در برخی بیمارستان‌های دولتی، مدل سنتی خدمات رایگان به‌طور محسوسی تضعیف شد.

در عمل، خصوصی‌سازی خدمات سلامت باعث گسترش بازار سلامت غیررسمی و نابرابر شد. بخش خصوصی ـ به‌ویژه در حوزه دارو ـ عمدتاً در مناطق مرفه شهری متمرکز بود و داروها و خدمات تخصصی را با قیمت‌های بالا عرضه می‌کرد.

از جمله مقابله با فشارهای ایالات متحده و کسب نوعی سپر سیاسی در برابر انزوای بین‌المللی.

اصلی‌ترین بند توافق این بود که سوریه تجارت خود را آزادسازی کند و ظرف ۱۲ سال، تعرفه‌های خود را به صفر برساند. توافق EMP همچنین شامل تعهدات گسترده‌ای برای انجام اصلاحات اقتصادی و ساختاری مبتنی بر اصول نئولیبرال بود. این اصلاحات، هماهنگ‌سازی سیاست‌های تجاری و مالی با رژیم تجارت جهانی (WTO) را در بر می‌گرفت، هرچند که عضویت سوریه در این سازمان به دلیل وتوی آمریکا مسدود مانده بود. تضمین سرمایه‌گذاری خارجی، اجرای سیاست‌های آزادسازی بازار و لغو تدریجی کنترل‌های دولتی از دیگر تعهدات بود. همسوسازی قوانین با مقررات اتحادیه اروپا در حوزه‌هایی مانند رقابت، استانداردها و مالکیت فکری نیز بخشی از مفاد این توافق محسوب می‌شد. همچنین مقرر شده بود در سال پنجم اجرای توافق،

پنهان‌تأحد زیادی از میان رفته‌اند. قیمت‌ها آزاد شده‌اند،

به جز قیمت چند کالای یارانه‌ای و چند قلم کالا که همچنان عمدتاً توسط بنگاه‌های دولتی تولید می‌شوند». صندوق هنوز راضی نبود و در گزارش خود نوشت که «سوریه هنوز بازار نرخ ارز خود را یکسان‌سازی نکرده است».

در ادامه این اصلاحات ارزی، در سال ۲۰۰۷ دولت دمشق یکسان‌سازی نرخ ارز را به‌طور کامل انجام داد و سازکار بازار را برای تعیین نرخ ارز پذیرفت. بانک جهانی در گزارش سال ۲۰۰۸ خود نوشت که یکسان‌سازی نرخ ارز نشانگر یک تغییر بنیادی در بازار ارز سوریه بود.

این امر دسترسی گروه‌های کم‌درآمد به دارو و خدمات حیاتی را محدود کرد، به‌خصوص در غیاب بیمه درمانی همگانی که تا پایان دهه ۲۰۰۰ کمتر از ۵ درصد جمعیت را پوشش می‌داد. سهم پرداخت مستقیم از جیب بیماران (OOP) در سال ۲۰۰۸ به حدود ۶۱ درصد کل هزینه‌های سلامت رسید که بار مالی سنگینی بر خانوارها تحمیل می‌کرد.

از نظر جغرافیایی، تمرکز سرمایه‌گذاری بر شهرهای بزرگ (دمشق، حلب، لاذقیه) و بی‌توجهی نسبی به مناطق روستایی و استان‌های محروم، شکاف‌های منطقه‌ای در شاخص‌های سلامت را تشدید کرد.

در حالی که بیمارستان‌های خصوصی خدمات سریع‌تر و تخصصی‌تر ارائه می‌کردند، هزینه‌های بالا عملاً این خدمات را به اقشار مرفه محدود می‌ساخت و بخش دولتی کم‌منابع و شلوغ، تنها گزینه برای اکثریت جمعیت باقی می‌ماند.

این تغییرات ساختاری، هم‌زمان با کاهش تدریجی سهم هزینه‌های سلامت از تولید ناخالص داخلی از ۵٫۱۲ درصد در ۲۰۰۳ به ۳٫۰۵ درصد در ۲۰۱۲، به دویارگی نظام سلامت انجامید: نظامی دولتی و کم‌کیفیت برای فقرا و نظامی خصوصی و گران‌قیمت برای ثروتمندان.



۶. سقوط بشار

از فوریه ۲۰۱۱ آغاز شد

گزاره «سقوط بشار اسد در دسامبر ۲۰۲۴»، اگر صرفاً به لحظه تغییر در رأس قدرت تقلیل یابد، دینامیک واقعی فروپاشی نظام سوریه را پنهان می‌کند. «سقوط» در مورد سوریه یک رویداد لحظه‌ای نبود، بلکه یک فرآیند فرسایشی طولانی بود که از زمستان ۲۰۱۱ آغاز شد: نخست با فراخوان‌های اعتراضی در اوایل فوریه ۲۰۱۱ در دمشق و شبکه‌های اجتماعی و سپس با خیزش‌های توده‌ای در درعا و دیگر شهرها از میانه مارس همان سال که با سرکوب خشن پاسخ گرفت و مشروعیت، ظرفیت حکمرانی و انسجام ملی را به تدریج فرسود.

درک درست این فرآیند بدون قرار دادن آن در بستر اقتصادی ـ سیاسی دهه ۲۰۰۰ ممکن نیست. پیوند سه‌گانه اقتدارگرایی، نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری رفاقتی، ارتباط حکومت را با جامعه گسست، نابرابری و رانتیسم را تشدید کرد و هزینه‌های اجتماعی کالاهای عمومی را بر دوش خانوارها گذاشت. این «اصلاحات» به جای تقویت رابطه دولت ـ ملت، آن را نحیف‌تر کرد و نارضایتی‌های معیشتی ـ سیاسی را به جرقه‌های اولیه شورش ۲۰۱۱ متصل نمود.

از این منظر، ورود کنشگران مسلح نتیجه ثانویه جامعه‌ستیزی ساختاری و سرکوب اولیه بود، نه عامل آغازین. «ارتش آزاد» در ۲۹ ژوئیه ۲۰۱۱ به دست افسران جدا شده شکل گرفت و خود را «سپر» معترضان غیرمسلح تعریف کرد که ماه‌ها پیش‌تر در خیابان بودند (و این یعنی بدنه ارتش نیز مشمول نارضایتی‌های تولید

۷. کالای سازی و طبقاتی سازی آموزش

از کالای سازی و طبقاتی سازی آموزش

یکی دیگر از اقدامات بشار اسد در مسیر اصلاحات نئولیبرال، کالای‌سازی و طبقاتی سازی نظام آموزشی سوریه بود. پیش از بشار، نظام آموزشی کاملاً دولتی بود. او در سال ۲۰۰۱ طی فرمان شماره ۳۶ مجوز تأسیس دانشگاه‌های خصوصی را صادر کرد و سال ۲۰۰۴ طی فرمان شماره ۵۵ راه را برای فعالیت مدارس خصوصی باز کرد. این دو فرمان، ستون‌های حقوقی ورود سرمایه خصوصی به حوزه آموزش در سوریه بود. طبق گزارشی که بنیاد کارنگی در سال ۲۰۰۸ منتشر کرده، در این سال دست کم ۸ دانشگاه خصوصی و شمار قابل توجهی مدارس خصوصی فعال بوده‌اند.

داده‌های بانک جهانی حاکی از آن است که سهم هزینه‌کرد دولتی آموزش از تولید ناخالص داخلی در دهه ۲۰۰۰ نسبتاً با ثبات بود. یعنی هدف این خصوصی‌سازی «افزودن لایه خصوصی و بازارمحور» بر روی شبکه دولتی بوده، نه کاهش بودجه عمومی آموزش. نتیجه این سیاست، «طبقاتی شدن دسترسی و کیفیت» در حوزه آموزش بود.

گسترش مدارس خصوصی عمدتاً به نفع طبقات بالادست شهری بود، پیامد مستقیم این روند، تعمیق

مدیترانه و تشدید وابستگی اقتصادی به اروپا بود. همچنین روشن بود که موانع غیرتعرفه‌ای مانند استانداردهای سختگیرانه، قواعد مبدأ کالا و قوانین رقابتی، صادرات سوریه را محدود و هزینه‌های سنگینی بر بنگاه‌های کوچک تحمیل خواهد کرد.

با الزامات بازنگری قوانین رقابت، تعرفه‌ها و مقررات سرمایه‌گذاری، EMP مسیر اقتصاد سوریه را به سوی الگوی بازار آزاد سوق داد. خلاصه یک جمله‌ای این توافق، فتح بازار سوریه توسط اروپا بدون جنگ بود و دست دولت دمشق را برای حمایت از تولید ملی بست.

منافع کوتاه‌مدت این توافق ناچیز یا حتی منفی بود، زیرا صادرات سوریه به اروپا عمدتاً محدود به نفت و مواد خام ماند، کمر صنایع داخلی در برابر رقابت صنعتی با اروپا شکست و وابستگی بیشتر به اتحادیه اروپا، حاشیه‌نشینی صنعتی و فرآیند صنعت‌زدایی از سوریه تشدید شد.

شده پیرو سیاست‌های معیشت‌سوز و نابرابری‌ساز نئولیبرال بوده است). شاخه‌های مسلحانه بعدتر پدیدار شدند: «جبهه النصره» در ژانویه ۲۰۱۲ اعلام موجودیت کرد و داعش در آوریل ۲۰۱۳ گسترش خود به سوریه را اعلام نمود ـ پدیده‌هایی که بر خلا‌های امنیتی، فروپاشی محلی اقتدار دولت و میدان باز ناشی از جنگ فرسایشی سوار شدند.

به بیان دقیق‌تر، از سال ۲۰۱۱ فرآیندی آغاز شد که می‌توان آن را «سقوط تدریجی ظرفیت دولت» نامید؛ فرایندی شامل فرسایش مستمر توان مالی و اداری حکومت، شکاف و فروپاشی در ائتلاف نخبگان، کاهش مشروعیت سیاسی و جایگزینی تدریجی نظم‌های محلی و اقتصاد جنگ به جای سازوکارهای بوروکراتیک اداره کشور. برخی منتقدان سیاست‌های نئولیبرال پیش از ۲۰۱۱ نیز هشدار داده بودند که مسیر نئولیبرالیسم آمیخته با رفاقت‌های درون حکومتی، دولت بحث را در «خطرناک‌ترین بزنگاه» قرار می‌دهد؛ یعنی زمانی که اصلاحات بازارمحور به جای حل مسئله حکمرانی، پیوندهای اجتماعی را می‌گسلد و امکان اعتراضات اجتماعی را بالا می‌برد.

این چارچوب به ما اجازه می‌دهد گزاره «سقوط در دسامبر ۲۰۲۴» را بازخوانی کنیم. حتی اگر تغییرات سیاسی آن مقطع را نقطه عطف بدانیم، باید آن را اوج یک منحنی نزولی بلندمدت دانست، نه آغاز سقوط. ریشه‌ها به دهه ۲۰۰۰ و به کرکارکردی‌های نئولیبرالی برمی‌گردد؛ شعله‌ور شدن به فوریه ۲۰۱۱ و سرکوب خشن اعتراضات و نظامی شدن تدریجی میدان هم محصول همین چرخه بود. با این حساب، «سقوط» به معنای فروپاشی تدریجی دولت ـ ملت از ۲۰۱۱ آغاز شد و حضور بازیگران مسلح (ارتش آزاد، سپس النصره و داعش) نتیجه آن بحران اجتماعی ـ سیاسی بود، نه علت نخستین آن.

شکاف کیفیت بین مدارس پرهزینه خصوصی و نهادهای دولتی پرزدهام بود.

مدارس و دانشگاه‌های خصوصی با تأکید بر زبان انگلیسی/فرانسوی و مهارت‌های بازارمحور، نوعی «مزیت زبانی ـ فرهنگی» برای دانش‌آموختگان برخوردار ایجاد کردند که به دسترسی بهتر به مشاغل خصوصی منجر می‌شد و نابرابری فرصت را بازتولید می‌کرد.

همراه با خصوصی‌سازی رسمی، «بازار موازی آموزش» ـ از جمله کلاس‌های خصوصی و مؤسسات کنکور ـ رشد کرد. پژوهش‌های دانشگاهی درباره سوریه در دهه ۲۰۰۰ از گسترش «shadow education» و تأثیر آن بر عدالت آموزشی و کیفیت یادگیری گزارش می‌دهند؛ خانوارهای توانمند با خرید خدمات تکمیلی، شکاف علمی را افزایش می‌دادند.

ظرفیت‌های خصوصی عمدتاً در دمشق، حلب و مراکز استان‌ها تجمع یافتند؛ در نتیجه، مزایای کیفی وعده داده شده کمتر به مناطق پیرامونی رسید و شکاف جغرافیایی دسترسی نیز تشدید شد.

خصوصی‌سازی آموزش در سوریه بیش از آن که «جایگزین» بخش عمومی باشد، یک «لایه موازی» ساخت که مزایای خود را در شهرهای بزرگ و میان طبقات برخوردار متمرکز کرد. نتیجه این دوگانگی نظام آموزشی، بازتولید نابرابری و حساس شدن کیفیت به توان پرداخت خانوار بود.

در اولین مناظره «حکمران» با حضور احسان فرزانه و عطا بهرامی مطرح شد:

آرایش جنگی اقتصاد ایران چگونه باشد؟



در روزهایی که تمامی جغرافیای غرب آسیا ملتهب و نگران از آغاز دوباره درگیری‌ها میان رژیم اشغالگر قدس و جمهوری اسلامی ایران است، در ایران همچنان اصلی‌ترین چالش اقتصاد است، جایی که شاید عموم اقتصاددان‌ها از فرقه و نحله‌های مختلف همگی به وضعیت ناپس‌امان و ناهمگون اقتصاد معترضند و آن را نقطه ضعف اصلی کشور قلمداد می‌کنند. در چنین شرایطی «حکمران» با دعوت از احسان فرزانه پژوهشگر اقتصادسیاسی و دانش آموخته دوره دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران و عطا بهرامی کارشناس و پژوهشگر مسائل اقتصادی به ارزیابی ابعاد آرایش اقتصادی کنونی کشور و مقایسه آن با شرایط دوران جنگ تحمیلی و ادوار پس از آن پرداخت که مشروح آن در ادامه از نظر می‌گذرد.

مهمترین عناوین مطرح شده در این نشست:

منطق فعلی ما، منطق «بی‌دولتی» است | مجموعه‌ای از رجال را داریم که اساساً به وزارتخانه می‌روند برای اینکه «تعلیق» ایجاد کنند | اقتصاد ایران «نئولیبرال» نیست؛ یک «اقتصاد گانگستری مافیایی» است
سیاست دولت یک «طبقه سوپر میلیاردر» بجا گذاشته است | «جریان نیلی» خطرش کمتر از «نئولیبرال‌های اصول‌گرا و حزب‌اللهی» است | فارغ از تعلقات سیاسی برجام یک پروژه شکست خورده است
مسئله اقتصاد در دولت برون‌سپاری شده است | حتی یک مورد خصوصی‌سازی سالم در کشور پیدا نکرده‌ام | تنها حرکت بزرگ دولت خاتمی تک‌نرخ‌سازی ارز بود
۹۴.۴ درصد نیروی کار ایران قراردادهای موقت چند ماهه دارند | مانند هر کالای دیگری نمی‌توانید قیمت ارز را به زور تعیین کنید

این تعلیق تصمیم در پزشک‌بان را نباید صرفاً ناشی از ویژگی‌های فردی این آدم یا سطح سوادش یا نوع حرف زدن و راه رفتن و نشست و برخاستش بدانیم. قضیه این نیست.

🔥 منطق فعلی ما، منطق «بی‌دولتی» است

من معتقدم منطق فعلی ما، منطق «بی‌دولتی» است. منطق یک دولتی است که در یک پروسه زمانی و چند ساله، مستمراً از خودش خلع ید کرده، مستمراً منابعش را از خودش جدا کرده است. آن هم در قالب ایده خصوصی‌سازی؛ ایده به غایت خطرناک خصوصی‌سازی برای کشوری

دکترین نیست؛ اصلاً فلسفه وجودی دولت چیست؟ و کارویژه اصلی آن چیست؟
ببینید، لازمه این هم برآورد است، ما مثلاً می‌توانیم برآوردی از قدرت آفندی همسایگان خودمان داشته باشیم؟ مادر همسایگی ترکیه، عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی قرار گرفته‌ایم. بالاخره یکی عضو ناتو است، آن یکی بزرگترین خریدار اسلحه از آمریکا است و آن یکی هم که می‌دانیم در این دوسال مشخص شد که برای آمریکا از ایالت‌های خود ایالات متحده هم مهم‌تر است! آیا می‌شود بدون تجهیز مناسب خودمان باقی بمانیم؟ خب، ناپودت می‌کنند! این که شوخی ندارد!

کار دولت مرزبانی است. آیا دولت ما مرزبانی می‌کند؟ آیا مسئله انباشت سرمایه‌های انسانی کشور تعیین‌کننده است؟ آیا دغدغه اصلی دولت و الگوی نئولیبرالی مسلط بر دولت جمهوری اسلامی ایران پس‌انگ، اصلاً ظرفیت حفظ و انباشت سرمایه‌هایش را دارد؟ به سالنامه مهاجرتی ایران نگاه کنید، آمار وحشتناک است. تعبیری که وجود دارد در این باره این است که ایران دارد از ظرفیت‌های انسانی خودش خالی می‌شود!

🔥 دولت پزشک‌بان حتماً ضعیف‌ترین دولت ایران بعد از انقلاب است

ما پدیده مسعود پزشک‌بان را باید جدی بگیریم. من فکر می‌کنم این از موارد اشتراک نظر ماست که دولت پزشک‌بان حتماً ضعیف‌ترین دولت ایران بعد از انقلاب است. رئیس‌جمهور واقعاً در وضعیت عدم تصمیم است. البته منصفانه باید به این هم اشاره کنیم که با مسائلی که این دولت از روز اول مواجه شده، بقیه مواجه نبوده‌اند، مثلاً خاتمی مواجه نبود. ولی من می‌خواهم بگویم که

🔥 لایه‌ای از کارشناسان در کشور بدون هیچ وقفه‌ای، کلیشه‌های نئولیبرالی دهه‌ی هشتادی را دائم تکرار می‌کنند

ما کشوری هستیم که طبق آمارهای رسمی، سالانه صدها نفر از نیروهای کار در حین کار جان خود را از دست می‌دهند مانند حادثه معدن طبس. یک نظم ظالمانه و استثمار، یک روابط به شدت سرمایه‌سالارانه در سطح کارگاه‌ها حاکم است. حالا این مردم قرار است سوژه‌های همبستگی ما باشند؟ قرار است نیروی اصلی پدافند ما در برابر این دشمن نسل‌کش و متجاوز باشند؟ از طرف دیگر، لایه‌ای از کارشناسان را داریم که بدون هیچ وقفه‌ای، یک سری کلیشه‌های نئولیبرالی دهه‌ی هشتادی که حتی در خود غرب هم منسوخ شده‌اند را دائم تکرار می‌کنند. این نگاه، از صدا و سیما گرفته تا دانشکده‌های اقتصاد و اندیشکده‌های ما، کاملاً مسلط است. حتی در توییترو شبکه‌های اجتماعی هم همینطور. نتیجه این یک دولتی است که ایده‌های جز و اکذاری، جز 'پده‌بره' به تعبیر عامیانه‌اش، ندارد.
اولین کاری که این دولت بعد از به قدرت رسیدن می‌کند، اصلاً باورکردنی نیست! ببینید، دولتی که درست در روز تحلیفش، اسماعیل هنیه به شهادت می‌رسد، اولین اقدامش چیست؟ به چه چیزی فکر می‌کند؟ به آزاد کردن رجیستری و واردات گوشی آیفون! و ما اینجا باید به مسئله حاکمیت و دولت ملی بپردازیم؛ به این مسئله بپردازیم که واقعاً چه الگویی می‌تواند در این وضعیت خظیر مارانجات دهد.
سؤال اینجاست که چرا با در نظر گرفتن نرخ رشد جمعیت و سرانه مصرف که قابل برآورد است، تمهیدات لازم برای افزایش ظرفیت تولید نیروگاهی کشور متناسب با نیاز کشور اندیشیده نشده؟ آیا این تصادفی است؟ آیا حاصل یک

صحبت می‌کنیم و همه به فراسات دریافتیم که چقدر همبستگی داخلی در این لحظه تعیین‌کننده است. اما مجموعه‌ای که برای چند دهه است واجد عاملیت سیاسی هستند و شبکه کارشناسی-رسانه‌ای را هم سازماندهی می‌کنند و دستور سیاسی برای حاکمیت ایران تولید می‌کنند، اینها هیچ ایده‌ای جز برون‌سپاری تکالیف دولت، نفی تکالیف دولت یعنی تکالیف ذاتی حکومت در قبال جامعه و واگذاری اموال و دارایی‌های عمومی ندارد. خب، در نتیجه ما چندپاره شده‌ایم.

نتیجه چندین دهه پیروی از یک دکترین خاص این شده که امروز با یک ملت-دولت چندپاره مواجهیم. به باور من تمام دولت‌های پس از جنگ به شکلی یکسان و استراتژیک آن را دنبال کرده‌اند. دقیقاً در لحظه‌ای که بیشترین نیاز را به انسجام اجتماعی داریم و جنگ اخیر هم ثابت کرد این انسجام چقدر تعیین‌کننده است، در این لحظه معاصر، در مواجهه با نیروی امپریالیستی عجیب و غریب، تقریباً همه در همان جایگاه پیش از جنگ ایستاده‌اند. انگار نه انگار که گسستی در تاریخ ما اتفاق افتاده که ما را به قبل و بعد از این تجاوز امپریالیستی تقسیم کند.
از سویی دیگر، به گفته آقای احمد میدری، وزیر کار، ۳۰ درصد مردم ایران زیر خط فقر هستند! این آمار رسمی است. در و دیوار شهر و بیلوردها پر است از تبلیغ گوشت و مرغ اقساطی. خب، نیروی کار ایران در این لحظه با اختلاف زیاد، ارزان‌ترین نیروی کار در منطقه خاورمیانه است. اگر حداقل دستمزد را با نرخ دلار فعلی حساب کنید، می‌شود حدود ۱۱۰ تا ۱۲۰ دلار. این رقم در مقایسه با کشورهای حاشیه خلیج فارس و حتی جمهوری آذربایجان که رتبه‌های دوم و سوم را دارند، اختلاف فاحشی دارد.

حدود یک ماه و نیم از جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی و آمریکا به کشورمان می‌گذرد و هر دو طرف به سرعت در حال ترمیم نقاط ضعف خود هستند و درگیری دوباره محتمل است. رژیم صهیونیستی به اغتشاشات خیابانی داخل ایران امید داشت اما دیدیم که با وجود نارضایتی‌های عمدتاً اقتصادی که مردم داشتند، این اتفاق نیفتاد. ما لازم دانستیم که بررسی ارزیابی کنیم که نسبت اقتصاد ما با مقاومت یا نظم نوین جهانی که دنبال می‌کنیم چگونه است؟

احسان فرزانه: ما واقعاً در شرایط پیچیده‌ای



اولین کاری که این دولت بعد از به قدرت رسیدن می‌کند، اصلاً باورکردنی نیست! ببینید، دولتی که درست در روز تحلیفش، اسماعیل هنیه به شهادت می‌رسد، اولین اقدامش چیست؟ به چه چیزی فکر می‌کند؟ به آزاد کردن رجیستری و واردات گوشی آیفون! و ما اینجا باید به مسئله حاکمیت و دولت ملی بپردازیم؛ به این مسئله بپردازیم که واقعاً چه الگویی می‌تواند در این وضعیت خظیر مارانجات دهد.

طرف وزیر راه و شهرسازی و مسئول مسکن مردم بود و در لحظه استعفا، در متن استعفا نامه‌اش نوشته بود: «چون از من خواستند که برای خانه مردم کاری بکنم، من می‌روم!» می‌دانید چه اتفاقی افتاده؟ ما الان مجموعه‌ای از رجال را داریم که اساساً به وزارتخانه می‌روند برای اینکه «تعلیق» ایجاد کنند، برای اینکه جلوی اعمال اراده دولت و جلوی مداخله دولت را برای توسعه بگیرند. اصلاً کارکردشان این است!



آنچه که در "اقتصاد سیاسی ایران" پس از انقلاب گذشته، و رگه‌هایش از دهه ۵۰ شروع شد و بعد از انقلاب افزوده شد، یک "سیاست التقاطی مافیایی" است که دوستان به اشتباه به آن "نئولیبرالیسم" می‌گویند. بزرگترین لطفی که به این جریان رانتی می‌شود، این است که شما یک برچسب "نئولیبرال" روی پیشانی‌اش می‌زنید. نه اینکه نئولیبرالیسم چیز مقدسی باشد، اما به هر حال، یک رهیافتی بوده که با "اقتصاد سیاسی" متولد شد.

مثل جمهوری اسلامی ایران که اکنون برای اینکه بخواهد مداخله‌ای معنادار، کاری و مؤثر به نفع مردم، برای توسعه این سرزمین و حتی برای بقای آن بکند، منابعش را از دست داده است. منطق چیست؟ منطق یک دولت 'حاکمیت‌زدا' از قلمرو 'است' اما این ماجرا با پزشک‌های هم‌شروع نشده. مگر در شورای هماهنگی سران قوای رئیسی، قالیباف، اژه‌ای برنامه مولدسازی را تصویب نکردند؟ برنامه‌ای که بعد تبدیل به یکی از مفاد برنامه هفتم توسعه شد و مرحوم احمد توکلی تعبیر بسیار دقیقی در موردش به کار برد و گفت: دولت مثل یک معنادی شده که دارد فرش زیر پایش را می‌فروشد به خاطر اینکه یک قرون دوازش را دربیابورد. ببینید، این‌ها نمونه‌ها و نمادهای این جریان هستند.

مجموعه‌ای از رجال را داریم که اساسا به وزارتخانه می‌روند برای اینکه "تعلیق" ایجاد کنند

مگر ما قبل‌تر از آن، عباس آخوندی را نداشتیم؟ عباس آخوندی استعفا داد. خیلی جالب بود! طرف وزیر راه و شهرسازی و مسئول مسکن مردم بود و در لحظه استعفا، در متن استعفانامه‌اش نوشته بود: "چون از من خواستند که برای خانه مردم کاری بکنم، من می‌روم!" می‌دانید چه اتفاقی افتاده؟ ما الان مجموعه‌ای از رجال را داریم که اساسا به وزارتخانه می‌روند برای اینکه "تعلیق" ایجاد کنند، برای اینکه جلوی اعمال اراده دولت و جلوی مداخله دولت را برای توسعه بگیرند. اصلاً کارکردشان این است؛ و آن لحظه هم که می‌بیند نمی‌تواند این کار را بکند، با سر و صدا استعفا می‌دهد. ولی بعد می‌رود در دانشگاه و ذهن‌ها را بدست می‌گیرد، بعد می‌رود رسانه‌ها را کنترل می‌کند، بعد تمام این شبکه در اختیارش است و قدرتمندتر بازمی‌گردد! خب، مثلاً ۸ سال بعد می‌بینید کل دولت آخوندی هستند! مثل رمان "بوف کور" صادق هدایت می‌ماند؛ یک پیرمرد خنزرپنزی هست که در اشکال مختلف بازسازی می‌شود.

منطق تعدیل ساختاری به غایت خودش رسیده است

می‌خواهم بگویم که ببینید چه شد که ما به اینجا رسیدیم. مسئله اینجاست که این "ته‌ته" منطق تعدیل ساختاری است. منطق تعدیل ساختاری به غایت خودش رسیده است. تمام کارگزاران از این منطق پیروی می‌کنند یا طرفدار آن مناسب‌اتند. این منطق، یک مجموعه شرایطی را ساخته است، یک مناسباتی را خلق کرده که الان اگر من را هم شما بگذارید مثلاً در صدر یکی از این دم و دستگاه‌های اجرایی، احتمالاً همان کار را می‌کنم که بقیه می‌کنند! چون اصلاً واقعاً در این مناسبات، تو به عنوان یک کارگزار منفرد نمی‌توانی اراده‌ات جوری متفاوت باشد، مگر اینکه بخواهی انقلابی عمل بکنی. انقلابی هم عمل

بکنی که می‌اندازنت بیرون!

دولت تقریباً در ایران "تبخیر" شده و واقعاً چیز زیادی از آن باقی نمانده برداشت من از صحبت‌های آقای فرزانه این بود که مسئله اولیه ایشان "دولت ضعیف" است. حال می‌خواهم برداشت و تحلیل شما را هم در مورد شرایط موجود و هم ناظر به این صحبت‌ها بشنوم.

عطا بهرامی: روایتی که فرمودند، با بخشی از آن همدلم. اینکه ما "دولت ضعیف" داریم، کاملاً صحیح است. دولت تقریباً در ایران "تبخیر" شده و واقعاً چیز زیادی از آن باقی نمانده. اما اینکه از کجا به اینجا رسیدیم و "تجویز" ما چیست، این احتمالاً محل اختلاف باشد. چرا که به نظرم ما چند مسئله را از هم تفکیک نمی‌کنیم. آنچه که در "اقتصاد سیاسی ایران" پس از انقلاب گذشته، و رگه‌هایش از دهه ۵۰ شروع شد و بعد از انقلاب افزوده شد، یک "سیاست التقاطی مافیایی" است که دوستان به اشتباه به آن "نئولیبرالیسم" می‌گویند. بزرگترین لطفی که به این جریان رانتی می‌شود، این است که شما یک برچسب "نئولیبرال" روی پیشانی‌اش می‌زنید. نه اینکه نئولیبرالیسم چیز مقدسی باشد، اما به هر حال، یک رهیافتی بوده که با "اقتصاد سیاسی" متولد شد. یعنی در علم اقتصاد، ما نئولیبرال به آن معنا نداریم. این از 'اجماع واشنگتن' شکل گرفت، از دهه ۷۰ برایش کارسازی کردند و با چوب و چماق در شیلی راه انداختند. واکذاری دارایی‌های دولتی و قصه‌اش را خانم ناومی کلاین در آن کتاب خویش دکترین شوک به تفصیل شرح می‌دهد.

بلکه از این جهت که نئولیبرالیسم چند "انگاره کلی" دارد که اصلاً در اقتصاد مایاده نشده است. اول اینکه پایه‌های "اقتصاد آزاد" را در آن دارید. یعنی شما اگر نئولیبرال باشید، طبیعتاً قیمت‌گذاری نمی‌کنید، برای نرخ بهره بانک قیمت نمی‌گذارید، ارز چند نرخ‌ی نخواهید داشت و مجوز و امضاهای طلایی در آن ندارید و از خروجی‌اش هم می‌تواند لکسوس دربیاید، می‌تواند مرسدس بنز دربیاید، اپل دربیاید. منظورم اقتصادی است که در آن "حرک مالی بسیار بالاست"، "سرعت فناوری خیلی زیاد" است، نابرابری هم در آن بالاست و چیز زیادی هم گیر طبقه کارگر نمی‌آید. یعنی الان اگر دستمزد واقعی را در آمریکا نسبت به ۱۹۷۵ ببینید، هنوز به آن سطح نرسیده است. یعنی از این "کیک اقتصادی" که وحشتناک رشد کرده و در فناوری انفجارها رخ داده، توزیع بسیار بدی اتفاق افتاده است؛ شما این ترکیب را با هم دارید.

اقتصاد ایران از نئولیبرالیسم فقط برچسب آن را دارد

حالا در ایران شما این‌ها را با هم دارید؟ نه، شما همه این‌ها را با هم ندارید! اتفاقاً نرخ ارز الان پنج تا نرخ شده، خب، این نئولیبرال‌ش کجاست؟ آمده گفته که دولت دارایی‌هایش را بدهد به یک عده‌ای که ما می‌گوییم . حالا توی همان اقتصادهای نئولیبرال، توی آمریکا از ۲۰۰۸ می‌بینید که بزرگترین "دولتی‌سازی" هم اتفاق می‌افتد. یعنی می‌بینیم که خیلی از شرکت‌ها ورشکسته‌اند و بزرگترین بیمه دنیا را دولت آمریکا می‌آید ۳۵ میلیارد دلار می‌گذارد و دولتی می‌کند. این‌ها را در ایران می‌بینید؟ نه، پس آن اتیکت اصلاً اینجا جایش نیست.

اقتصاد ایران "نئولیبرال" نیست؛ یک "اقتصاد گانگستری مافیایی" است

این‌ها را خیلی بزرگ می‌کنند و می‌گویم کسانی هستند که نئولیبرال‌اند. خب، طرف می‌گوید خیلی خب آقا من نئولیبرالم، می‌خواهم یک خودروسازی بزنم. می‌گویند بیا ببینم اهلیت داری یا نه. می‌گویم خب دارم یا نه؟ می‌گوید حالا خبرت می‌کنیم! می‌گوید ۱۰ نفر دیگر اهلیت دارند! می‌گویم آخه می‌خواهم ماشین تولید کنم دیگر، اهلیت چی ندارم من؟ می‌خواهم توی بورس کالا آهن بخرم. می‌گویند تو بهین‌یاب بنویس، من صلاحیت را تأیید کنم! می‌گویم آقا مگر شورای نگهبان است، می‌خواهم آهن بخرم، من آهن فروشم! می‌گوید نه، تو صلاحیت نداشتی، ما

فهمیدیم که یکی دیگر صلاحیت دارد که با همدیگر مهندس‌ی کنند تا در ایران آهن گران‌تر از اطرافش دربیاید! اصلاً یک چیزهایی مضحک است! وحسگر امنیتی نظام، اصلاً این‌ها را متوجه نمی‌شود. این اصلاً "نئولیبرال" نیست، این "اقتصاد مافیایی" است! یک مشّت "گانگستر" دور هم جمع شده‌اند و دارند تصمیم‌گیری می‌کنند. می‌خواهم واردات کنم، می‌گوید بیا اینجا تأیید صلاحیتت کنم! می‌گویم خب، من می‌خواهم مرغ بیاورم! می‌گوید نه، الکی نیست که، تخصیص ارز دست بانک است. می‌گوید خب، بده! می‌گوید نه، ما تشخیص دادیم که تو به درد نمی‌خوری، احراز نکردیم! در موضوع نهاده دامی ۲۰۰۰ نفر توی کار واردات نهاده بودند، ارز ترجیحی که گذاشتند، شدند ۳ نفر! این ۳ نفر سالی مثلاً ۱۵ میلیارد دلار پول می‌گیرند که بعد کالاهایشان را به قیمت آزاد در بازار بفروشند. این "اقتصاد نئولیبرال" نیست؛ یک "اقتصاد گانگستری مافیایی" است که دولت در آن "تبخیر" شده.

اتفاقاً کشورهای موفق، محال است بدون "دولت قدرتمند" رشد کنند. نمونه تاریخی ندارد! در میدان عمل، انگلستانی که صنعتی می‌شود، آلمانی که



در موضوع نهاده دامی ۲۰۰۰ نفر توی کار واردات نهاده بودند، ارز ترجیحی که گذاشتند، شدند ۳ نفر! این ۳ نفر سالی مثلاً ۱۵ میلیارد دلار پول می‌گیرند که بعد کالاهایشان را به قیمت آزاد در بازار بفروشند. این "اقتصاد نئولیبرال" نیست؛ یک "اقتصاد گانگستری مافیایی" است که دولت در آن "تبخیر" شده.

کالای عمومی تولید می‌کند. اصلاً دیگر‌ها کرده، حدود ۱۲-۱۳ سال اخیر. ولی شما در اقتصاد خرج هم داری، ببینید، در کشورهای مختلف دنیا دولت از کجا می‌آورد؟ هزینه‌هایش را تأمین می‌کند؟ دولت ما دارایی در اختیار ندارد. دولت فرانسه وقتی پژو و رنو ورشکست می‌شوند می‌آید به کمکشان. ولی به طور کلی، شرکت دولتی ندارند، به طور مطلق مدیریت نمی‌کنند. استثنا پیدا می‌شود. دارایی هم داشته باشند و مجبور باشند ورودی می‌کنند، مدیریت نمی‌کنند.

پس چرا اینقدر دولت سهمش زیاد است توی اقتصادشان؟ چون "مالیات‌گیری سنگینی" انجام می‌دهند. ما در کشور مالیات‌گیری زیادی انجام نمی‌دهیم. اتفاقاً پیرآمدترین شغل‌ها اصلاً مالیاتی نمی‌دهند. حالا در دولت شهید رئیسی به این ور، به خاطر نیاز، اصلاحاتی شد و در آن مسیر قرار گرفتیم؛ ولی هنوز ما دولتی نیستیم که مخارج دولت به GDP بالا باشد، حدود ۱۳ درصد. کشور اروپایی معمولاً ۵۰ درصد؛ اصلاً قابل قیاس با ما نیستند. چرا؟ چون دولت پول کافی ندارد. می‌گویی نئولیبرال، رفته منابع دولت را بسته‌بندی کرده در قالب "رانت" داده به همان گانگسترها و مافیای و در واگذاری‌ها هم دست بالا را گرفتند. به فامیل و پسرخاله و پسرعمو واگذار کردند. علنی هم گفته می‌شود، همه می‌دانند ولی هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد.

در "اقتصاد نئولیبرال" دستگاه قضایی مثل دستگاه قضایی ایران برگزار نمی‌شود که شما اطلاعات را علنی منتشر کنید و کسی برخورد نکند. محال است شما بروید اطلاعات منتشر کنید که دولت آمریکا رفته به راکفلر مثلاً یک میلیون دلار رسانده؛ حتماً دستگاه قضایی‌اش ورود وحشتناک سنگینی می‌کند. دستگاه قضایی می‌آید قانون "آنتی‌تراسټ" می‌نویسد و همین راکفلر را، شرکت‌هایش را به ۷ تا تقسیم می‌کند؛ شرکت‌های نفتی‌اش، "هفت خواهران نفتی" از توپیش درمی‌آید. بله یعنی شما تضمین مالکیت را دارید، قانون را مطلقاً اجرا می‌کنید، قانون را عرفی نمی‌کنید. مادر تمام احکام دائمی قانون اساسی کلی قانون



اتفاقاً نرخ ارز الان پنج تا نرخ شده، خب، این نئولیبرال‌ش کجاست؟ آمده گفته که دولت دارایی‌هایش را بدهد به یک عده‌ای که ما می‌گوییم. حالا توی همان اقتصادهای نئولیبرال، توی آمریکا از ۲۰۰۸ می‌بینید که بزرگترین "دولتی‌سازی" هم اتفاق می‌افتد. یعنی می‌بینیم که خیلی از شرکت‌ها ورشکسته‌اند و بزرگترین بیمه دنیا را دولت آمریکا می‌آید ۳۵ میلیارد دلار می‌گذارد و دولتی می‌کند. این‌ها را در ایران می‌بینید؟

گفته می‌شود. همچنین دولت باید وضعیت "اشتغال کامل" را به وجود آورد؛ این یک اصطلاح تخصصی است که مشخصاً از یک دستگاه نظری خاص گرفته شده و وارد قانون اساسی شده است. به موجب اصل ۴۴ قانون اساسی، همه صنایع استراتژیک و مادر در جمهوری اسلامی ایران شامل بانک‌ها، بیمه‌ها، شبکه‌های برق و گاز، سدها و شبکه‌های آبرسانی، راه‌آهن، کشتیرانی، پست و تلگراف و تلفن و بازرگانی خارجی باید دولتی باشند. در این بخش، من از دکتر بهرامی دعوت می‌کنم موضع خودشان را نسبت به قانون که میثاق بین مردم و حاکمیت و برآمده از انقلاب است، بیان کنند، به‌خصوص در مورد بازرگانی خارجی که باید دولتی بماند. بر اساس این اصل، بخش خصوصی تنها به عنوان مکمل بخش دولتی می‌تواند فعالیت کند.

عطا بهرامی: مسئله اینجاست که ما قانون را داریم، اما می‌آییم و آن را "متروک" می‌کنیم؛ یعنی



به نوعی آن را "عرفی" می‌کنیم. این "عرفی کردن قانون" فرصت را برای حلقه‌های قدرتی که بیرون از دولت شکل می‌گیرند، فراهم می‌کند. اگر شما شفاف عمل کنید و تکلیف مشخص باشد – بالاخره نظام، جمهوری است و انتخاباتی دارد، رأی‌گیری می‌کند، معلوم می‌شود چه کاری دارید می‌کنید. وقتی راه را باز می‌کنید که قانون وجود داشته باشد، اما من آن را عرفی کنم، دیگر فاتحه کار آمدی، سلامت و حکمرانی خوانده است؛ یعنی وارد یک "دور باطل" شده‌ایم.

احسان فرزانه: دکتر، یک بار دیگر توضیح می‌دهید؟ من متوجه نشدم "عرفی کردن قانون" یعنی چه؟

عطا بهرامی: یعنی اینکه بگوییم: " الان وقتش

داریم. اولین بند اصل ۴۳ می‌شود برای نیازهای اساسی که از مسکن شروع می‌کند؛ وظیفه‌اش با دولت است. وزیر می‌گوید: «من نمی‌کنم!» افتخار هم می‌کند. خب این قانون کو؟ مگر شما می‌توانید توی آمریکا قانون بگذارید و اینجوری باهاش برخورد بکنید؟

جناب فرزانه: شما در مورد اصل ۴۴ توضیح می‌دهید؟

احسان فرزانه: ببینید بر اساس اصل ۴۳ قانون اساسی، دولت وظیفه دارد هزینه‌های تأمین آموزش، بهداشت و درمان، مسکن و سایر نیازهای اساسی لازم برای تشکیل خانواده را بر عهده بگیرد. به این‌ها "مخارج نیازهای اساسی"



نیست، مصلحت نیست، شرایط حساس کنونی اجازه نمی‌دهد نمی‌شود که الان قیمت‌گذاری نکنیم!

احسان فرزانه: خب، چرچیل هم در جنگ جهانی دوم کوپن می‌داده!

عطا بهرامی: نه، کوپن بدهید، اشکالی ندارد. اما این آخرین حلقه حمایت است که دارید می‌دهید، نگفته کوپن ندهید، ما که نمی‌گوییم دولت کمک نکند؛ دولت قوی، همین جاها خود را نشان می‌دهد دیگر! یعنی دولت کارش توزیع "رانت" است. دولت می‌گوید آقا، یک سری چیز هست، این را چه جوری تقسیمش کنیم؟ در اقتصاد سیاسی ما چه اتفاقی افتاده؟ از دهه ۶۰، از بعد از شهید رجایی یک دولت بسیار فاجعه‌بار مثل دولت آقای موسوی شکل گرفت، دولت آقای موسوی در اقتصاد چه کار کرد؟ ریل جدا کردن امکانات و ابزارهای دولت و منتقل کردنش به بیرون از دولت را ایشان گذاشت، چه کار کرد؟ ۳۰ تا نرخ برای ارز گذاشت! برای هر کالا یک نرخ گذاشته بود، با شعار چی؟ "مستضعفان، فقرا!"

امام خمینی گفت خودکفایی، جهاد سازندگی.



در اقتصاد سیاسی ما چه اتفاقی افتاده؟ از دهه ۶۰، از بعد از شهید رجایی یک دولت بسیار فاجعه‌بار مثل دولت آقای موسوی شکل گرفت، دولت آقای موسوی در اقتصاد چه کار کرد؟ ریل جدا کردن امکانات و ابزارهای دولت و منتقل کردنش به بیرون از دولت را ایشان گذاشت، چه کار کرد؟ ۳۰ تارخ برای ارز گذاشت! برای هر کالا یک نرخ گذاشته بود، با شعار چی؟ "مستضعفان، فقرا!"

دولت آقای موسوی چه کار کرد؟ "تعرفه منفی" گذاشت، گفت وارد کنید، پولش با دولت، نگفته تولید کنید، آن موقع شما می‌خواستید خانه بسازید، گچ و سیمان و آهن می‌رفتید ثبت‌نام می‌کردید، می‌گفتند: ۳ سال بعد بهت گچ می‌دهیم، سیمانت می‌رسد." می‌گفت: "خب من الان دارم می‌سازم!" می‌گفت: "باید وایستی تو نوبت دیگر." هر کالایی که ارزان باشد، "صف" درست می‌شود، شما در اقتصاد، جز قیمت و صف، چیز دیگری ندارید. قیمت تعادلی که می‌روی بدون صف می‌خری، قیمت غیرتعادلی، می‌روی توی صف، یعنی دولت می‌آمد کلی منابع می‌داد که قیمت‌ها را ارزان کند، ولی بازار سیاهی تشکیل می‌شد که رانت بود. من اگر پارتی داشتم زودتر نوبتم می‌رسید، نداشتم ۵ سال طول می‌کشید، طرف با رانت مواد اولیه را می‌گرفت و در بازار سیاه می‌فروخت، بازرس می‌آمد، سیبیلش را چرب می‌کرد.

یک بازار سیاه بسیار "فربه" در اقتصاد شکل گرفته بود که عملاً منابع دولت صرف می‌شد ولی خروجی هم نداشت، بعد دولت به جایی می‌رسد که می‌نویسند به امام که: "آقا ما دیگر پول نداریم برای جنگ" شما اگر که بخواهید نفت را به قیمت واقعی حساب کنید، نه به قیمت اسمی، الان ۴۰-۵۰ دلار است دیگر، دهه ۶۰ جمعیت کشور نصف الان هم نیست، نیازهای مردم هم بسیار کمتر است، یعنی دولت منابع کافی داشت، ولی جوری مدیریت کرد که از دست رفت، بعد که ناکارآمد شد، برای اینکه نشان دهد کاری می‌کند، قیمت گذاری می‌کند. دولت کارآمد مسئله را حل می‌کند، دولت ناکارآمد قیمت‌گذاری می‌کند.

سیاست دولت یک "طبقه سوپر میلیاردر" بجا



فکر می‌کنم که مسئول وضع موجود فقط جریان نیلی، نیست، می‌دانید چرا خطرناک‌تر است؟ مسعود نیلی چند دهه است خودش و فرزندان‌ش اقتصاد و نظام‌های تصمیم‌گیری‌های اساسی در ایران را کنترل کرده‌اند. اسناد بالادستی ما در حوزه اقتصاد، محور اصلی‌اش همان ایده‌های نیلی است.

از برنامه توسعه اول تا برنامه توسعه هفتم، ستون فقرات اقتصاد ما خصوصی‌سازی است

اتفاقاً قبل از ۶۸ این چنین نبود، شوخی است که بین احمدی‌نژاد و روحانی و شهید رئیسی از این حیث تفکیکی قائل بشویم، من در این زمینه دو تا رساله نوشتم و با علم به اسناد برنامه‌های توسعه ایران جمهوری اسلامی ایران به شما عرض می‌کنم، از برنامه توسعه اول تا همین برنامه توسعه هفتم، ستون فقرات بخش اقتصادی خصوصی‌سازی است، خصوصی‌سازی از یک دستگاهی اخذ شده، معنایش هم این است که تا حد ممکن رابطه با مناسبات بازار، یعنی سرمایه‌داری متأخر را بسط بده و تا حد ممکن دولت را حداقلی کن، «دولت را کمینه‌کن و شیوه مداخله‌اش را هم تغییر بده» ما می‌توانیم بر اساس این شاخص، الگوی کلی مداخله دولت پس از جنگ و قبل از جنگ را در ایران از همدیگر تفکیک کنیم، اینکه در عمل چقدر موفق شده‌که آن اتوپیای خودش را محقق بکند، این بحث دیگری است. چون برمی‌گردد به ساخت اجتماعی، برمی‌گردد به موازنه قوا، برمی‌گردد به



نیلی یک فرد منسجم اما ساده‌انگار است، این تفکر انسجام‌شان اینجاست که در حوزه فرهنگ، سیاست چه داخلی و چه خارجی و اقتصاد از یک مشی واحدی پیروی می‌کنند، الگوی‌شان مجموعه سیاست‌های سه‌گانه‌ی خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی و آزادسازی ست که مستقیماً از "اجماع واشنگتن" و "سندوق بین‌المللی پول" اخذ کردند، اینها ارکان پروژه نئولیبرالی "اجماع واشنگتن" هستند و همان سنجه‌ای ست که پرسیدید.

ژئوپلیتیک، به ۱۰۰ علت و عامل دیگر برمی‌گردد، ولی در اینکه جهت‌گیری دولت پس از جنگ این بوده، شکی نیست، من معتقدم ما بعد از ۶۸ فقط یک دولت داشتیم و آن هم دولت هاشمی رفسنجانی است، حتماً خصوصی‌سازی جدی‌ترین سیاست تمام این دولت‌ها بوده، خصوصی‌سازی شامل همه اشکال‌ش شامل مالی‌سازی شهر، حذف یارانه‌ها، مقررات‌زدایی از اقتصاد، تغییر سیستماتیک مناسبات در رابطه کارگر و کارفرما به نفع کارفرما.

نیلی یک فرد منسجم اما ساده‌انگار است، این تفکر انسجام‌شان اینجاست که در حوزه فرهنگ، سیاست چه داخلی و چه خارجی و اقتصاد از یک مشی واحدی پیروی می‌کنند، الگوی‌شان مجموعه سیاست‌های سه‌گانه‌ی خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی و آزادسازی ست که مستقیماً از "اجماع واشنگتن" و سیا و "سندوق بین‌المللی پول" اخذ کردند، اینها ارکان پروژه نئولیبرالی "اجماع واشنگتن" هستند و همان سنجه‌ای ست که پرسیدید، دستورالعمل سیاسی اش هم این است: «مالیات نمی‌گیرم، خدمات نمی‌دهم» در مقابل اقتصاد کینزی: "مالیات بگیر، خدمات بده، دولت بزرگ مداخله‌گر کارآفرین"

این جریان غی‌نژادیست‌های ایران است که حالا چهره حاکمیتی‌ترشان یک کسی مثل مسعود نیلی است، به خاطر این نیلی را مثال می‌زنم که در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری در ایران همیشه حضور داشته، حرف‌شان واقعاً به لحاظ منطق، انسجام معنایی دارد، حرف‌شان این است که ما این سیاست‌ها را که پیاده می‌کنیم، مقدمه‌ای برای پیوستن ایران به "نظام سرمایه‌داری جهانی" است، بازاری که می‌فهمند که در چارچوب مرزهای ایران محدود نمی‌شود، این خیلی فهم ایده‌آلیستی و غیر تاریخی از بازار و سرمایه‌داری است که فکر کنیم می‌توانیم یک بازاری شکل دهیم در مرزهای ملی ایران، نه، این مقدمه است برای این است که سرمایه‌داری جهانی از مواهب مورد نظر خود در ایران برخوردار بشود، باید متصل بشود به سرمایه‌داری جهانی و این سرمایه‌دارییک صاحب دارد، صاحبش از قضا ایالات متحده آمریکا است!

افول آمریکا کل جهان را می‌تواند با خودش پایین‌بکشد

مسئله این است که ما نباید با افول امریکایه شکل شعاری و ایدئولوژیک و ساده‌انگارانه برخورد کنیم، بله، آمریکا در پروسه چند دهه به افول می‌رسد، ولی این افول کل جهان را می‌تواند با خودش پایین بکشد، کمالینکه موقعی که امپراتوری بریتانیا در چند دهه ابتدایی قرن بیستم، افول کرد و دیگر آن قدرت یکه‌تاز سده نوزدهم نبود، چه اتفاقی افتاد؟ جنگ جهانی اول، نظم جدید منطقه خاورمیانه، پدیده اسرائیل، تأسیس رژیم صهیونیستی، هولوکاست، برآمدن



آمریکا در پروسه چند دهه به افول می‌رسد، ولی این افول کل جهان را می‌تواند با خودش پایین‌بکشد، کمالینکه موقعی که امپراتوری بریتانیا در چند دهه ابتدایی قرن بیستم، افول کرد و دیگر آن قدرت یکه‌تاز سده نوزدهم نبود، چه اتفاقی افتاد؟ جنگ جهانی اول، نظم جدید منطقه خاورمیانه، پدیده اسرائیل، تأسیس رژیم صهیونیستی، هولوکاست، برآمدن فاشیسم در ایتالیا، نازیسم در آلمان، جنگ جهانی دوم همه حاصل این افول بود.

با اراده‌های خاصی نشس‌تند پشت درهای بسته تصمیم گرفتند کشور را به سرراشینی سقوط بیندازند، نه، مقتضیات جهانی بود، ولی در ایران هم تداوم پیدا کرد.

جریان نیلی‌های ایران از یک جایی به بعد به اینجا رسیدند که ما تا لحظه‌ای که با آمریکا نبندیم، البته ادیبانشان این است که مسئله‌مان را با آمریکا حل نکنیم، نمی‌توانیم، این سیاست‌ها منتج به نتیجه نمی‌شود، این سیاست‌ها به آن هدف مورد نظر اصابت نمی‌کند به خاطر اینکه همه این‌ها، یک منظومه منسجمی است که قرار است تو را به "نظام انباشت و گردش سرمایه جهانی" متصل بکند.

فارغ از تعلقات سیاسی بحث نکنیم، برجام یک پروژه شکست خورده است

در حقیقت از یک جایی به بعد، فرهاد نیلی، خود مسعود نیلی تمام بحثشان الان در مورد سیاست خارجی است، اصلاً دیگر در مورد مسائل داخلی و آن سیاست‌های ارتودوکسی خودشان صحبت نمی‌کنند، به خاطر چی؟ به خاطر اینکه به این نتیجه رسیدند که تا موقعی که تحت شرایط تحریم هستیم، تا موقعی که در محاصره هستیم، ایده‌هایشان جواب نمی‌دهد، باید این محاصره را برداریم، ولی این پروژه منجر به برجام در ایران شد و به نظر من با برجام، شکست خورد، یعنی ما اگر بخواهیم منصفانه و صادقانه برویم، فارغ از تعلقات سیاسی بحث نکنیم، برجام یک پروژه شکست خورده است در ایران که باید ما واقعاً به بازاندیشی درباره مجموعه این پکیج وادار، چرا؟ چون ایران، با این تمنا برای پیوستن به سرمایه‌داری جهانی، با قدرت‌های اصلی جهان وارد مذاکره شد. در این مذاکرات، بیانیه‌های



اگر ایران به این تعدیل
ساختاری می‌پیوست، چه
اتفاقی می‌افتاد؟
می‌توانست وام‌های کلان،
مانند وام‌هایی که مصر و
ترکیه در سال‌های اخیر
دریافت کرده‌اند، با
بهره‌های متعارف جهانی
بگیرد. اما ایران به جای آن،
خودش به سراغ دریافت
وام‌های کوتاه‌مدت با
بهره‌های بسیار بالاتر از
نرخ متعارف رفت و
پروژه‌هایی مانند
سدسازی را پیش برد که
نهایتاً منجر به
ورشکستگی شد. در
نتیجه، دولت آقای
هاشمی ۳۲ میلیارد دلار
بدهی بالا آورد.

متعددی از سوی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی
صادر شد که پابندی ایران به مواضع خود را
تأیید می‌کرد. اما چه اتفاقی افتاد؟
از یک سو، از همان دوره اوپاما، با انواع تحریم‌ها و
تهدیدها مانع ورود سرمایه خارجی به ایران
می‌شدند. با روی کار آمدن ترامپ و آغاز عصر
فشار حداکثری، این روند شدت گرفت. ترامپ
اعلام کرد نه تنها غنی‌سازی را به ۳.۶ درصد محدود
خواهد کرد، بلکه فروش حتی یک بشکه نفت را
نیز ممنوع می‌کند. پیش‌فرض این اقدام، اجرای ۱۲
شرطی بود که پمپئو مطرح کرد. عصاره این ۱۲
شرط، خلع سلاح ایران بود؛ یعنی کنار گذاشتن
برنامه موشک‌های بالستیک و توقف حمایت از
گروه‌های مقاومت منطقه‌ای که در برابر پیشروی
نیروهای امپریالیستی سپر دفاعی ایران محسوب
می‌شدند. همان‌طور که دیدیم، پس از فروپاشی
آن‌ها، آمریکا در عرض کمتر از شش ماه به ایران
تجاوز کرد. این همان چیزی بود که آنها در توافق
می‌خواستند.

ایران از طریق یک میانجی، مذاکره با ترامپ را آغاز
کرد. پس از حوادثی چون "طوفان الاقصی"، که
عملاً امکان مذاکره را در سال اول غیرممکن
ساخت، من معتقدم ظهور پدیده‌ای چون
مسعود پزشکیان، با این پیش‌بینی که ترامپ
دوباره رئیس‌جمهور آمریکا خواهد شد، صورت
گرفت. همان‌طور که پزشکیان در مناظرات
انتخاباتی می‌گفت، قرار بود مسائل کشور با "دنیا"
حل شود. البته منظورشان ترکمنستان نبود!

این رویکرد اقتصادی که آنها داشتند، ناشی از یک
ساده‌انگاری در مورد مناسبات بین‌الملل و

سرمایه‌داری بود. آنها رویایی را به جامعه
می‌فروختند؛ رویای تبدیل شدن ایران به
عربستان سعودی، یا ساختن یک "بن‌سلمان"
دیگر از دل جمهوری اسلامی. اما اکنون ما با
جریانی در داخل کشور مواجهیم که حتی با از بین
رفتن کامل آن رویا، همچنان بر اجرای تمام ارکان
برنامه‌های سیاسی و پروژه‌های اقتصادی خود
اصرار دارد.

مسعود نیلی تصور می‌کرد که نمی‌توان مناسبات
بردگی در روابط بین‌الملل و روابط سلطه و تابع را بر
هم زد، در حالی که کل پروژه انقلاب ۵۷ برای به
چالش کشیدن همین روابط نابرابر بود. حالا آقای
بهرامی مجموعه سیاست‌های مشابه را تجویز
می‌کنند، در حالی که سیر تاریخی آنها به شکست
انجامیده است. آنها در ارکان اصلی پروژه اقتصاد
سیاسی خود هم‌پوشانی دارند، اما بدون در نظر
گرفتن رژیم جهانی، قدرت‌های مسلط، تاریخ ما،
پروژه انقلاب ۵۷ و نسبت این سیاست‌ها با آن
پروژه و مناسبات جهانی و اینکه اصلاً به چه
نتیجه‌ای خواهند رسید، نمی‌توان تجویز کرد.

۴ دولت دهه ۶۰، دولتی رانتی، ارز، ریالی، قیمت‌گذار و مداخله‌گر بود که در نهایت به شکست انجامید

عطا بهرامی: در مصاحبه‌ای که دکتر نیلی با فردای
اقتصاد داشت، از ایشان پرسیده شد که آیا باید
تک‌نرخ‌سازی را انجام داد یا نه. ایشان پاسخ
دادند که خیر، الان که تحریم هستیم، بحث فقرا
مطرح است، چگونه می‌توان چنین کرد؟ این
نشان می‌دهد که آن "نولیبرالیسم" غلیظی که
شما می‌گویید، اتفاقاً کاملاً رانتی است. ما اصلاً
نولیبرال نداریم؛ دولت دهه ۶۰، دولتی رانتی، ارزی،
ریالی، قیمت‌گذار و مداخله‌گر بود که در نهایت به
شکست انجامید، به طوری که سربازان آن حتی
پوتین برای پوشیدن نداشتند. در دهه ۷۰ چه؟
این سه‌گانه‌ای که فرمودید (آزادسازی،
مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی) را می‌خواهم کمی
باز کنم. کاری به برجام ندارم چون از بحث خارج
می‌شویم. آیا مقررات‌زدایی در ایران انجام شده
است؟ عنوان "تعدیل ساختاری" که صندوق
بین‌المللی پول تجویز کرد، کافی نیست و به
معنای اجرای آن در ایران نیست. ما هیچ‌گاه به
معنای متعارف و استاندارد تعدیل ساختاری با
صندوق بین‌المللی پول روبرو نشدیم. اصلاً
نمی‌توانیم بشویم. صندوق بین‌المللی پول این
موج را پس از جنگ سرد، زمانی که آمریکا با
هژمونی خود شوروی را از پا درآورده بود و یلتسین
نیز عملاً آن را نابود کرده بود، به راه انداخت. این
واقعاً عجیب است؛ از کودتای ژنرال‌ها در آژانتین
گرفته تا لهستان و روسیه. ایران تنها کشوری
است که بدون اینکه مورد حمله نظامی قرار گیرد
یا کودتایی در آن رخ دهد، به این روند پیوست.
ایران اعلام کرد: ما هم بازی هستیم، ما هم به

این تعدیل ساختاری می‌پیوندیم.

حال اگر ایران به این تعدیل ساختاری
می‌پیوست، چه اتفاقی می‌افتاد؟ می‌توانست
وام‌های کلان، مانند وام‌هایی که مصر و ترکیه در
سال‌های اخیر دریافت کرده‌اند، با بهره‌های
متعارف جهانی بگیرد. اما ایران به جای آن،
خودش به سراغ دریافت وام‌های کوتاه‌مدت با
بهره‌های بسیار بالاتر از نرخ متعارف رفت و
پروژه‌هایی مانند سدسازی را پیش برد که نهایتاً
منجر به ورشکستگی شد. در نتیجه، دولت آقای
هاشمی ۳۲ میلیارد دلار بدهی بالا آورد (به
قیمت‌های دهه ۹۰ میلادی، که با در نظر گرفتن
ضریب ۳ تا ۵ برای ارزش پول امروز، ایران بسیار
کوچک‌تر و مخارجش پایین‌تر بود).

آیا این دولت، که به قول شما به تعدیل ساختاری
و نئولیبرالیسم پیوسته، این سه اصل را پیاده
کرده است؟ اجازه دهید این را باز کنم: آیا در
اقتصاد ما، دولت آقای هاشمی آزادسازی را اجرا
کرد؟ در آن دوره، مثلاً برای خودروسازی، به افراد
فامیل آقای هاشمی مجوز داده شد. برادران
ایشان که بسیار هنرمند بودند و رفت و آمدی به
آلمان داشتند، نام یک برند آلمانی به نام "اپل" را
که خودرو ساز بود، آوردند. آنها را تحت فشار قرار
دادند، مجبور به فرار از ایران کردند. این اقتصاد
آزاد نیست. این اقتصاد مافیایی است. اگر من
امروز مواد اولیه وارد کنم، می‌گویند برو پی کارت، ما
خودمان واردات را انجام می‌دهیم. این دیگر
آزادسازی نیست.

۴ مشخص نیست چه کسی در دولت تصمیمات اقتصادی را می‌گیرد

شما می‌گویید نئولیبرالیسم بد است؛ خب بد
است، من هم دلم می‌خواهد ولی این آن نیست.
اول باید آن را درست توصیف کنیم تا بفهمیم طرف
مقابل با چه چیزی روبروست. شما می‌گویید
پتروشیمی بزن؛ می‌گویم خوب، بده بزنم. می‌گوید
مجوزت منتظر بماند، برو لابی کن. آیا من خوراک
به تو می‌دهم یا نه؟ می‌گویم خب، بده. می‌گوید
نه، حالا به تو نرسید، تو صلاحیت نداشتی. بانک
خصوصی چطور؟ هزاران نفر می‌خواستند مجوز
بانک خصوصی بگیرند. مگر بانکداری یک صنف
نیست؟ اگر شما آزادسازی کرده بودید، باید به من
هم مجوز می‌دادید، به ایشان هم، به هر کسی.
هر کسی که در قانون بانک‌داری رقابتی ماند، ماند؛
ورشکست شد، شد. در آمریکا هر سال ده‌ها
بانک ورشکست می‌شوند و اتفاقی نمی‌افتد؛ این
اقتصاد نئولیبرال است. خانم نابولیونا در روسیه
۲۶۰۰ بانک را تعطیل کرد. شما اینجا یک بانک را هم
نمی‌توانید جمع کنید. پس این آزادسازی اتفاق
نیفتاده است.

۴ مساله اقتصاد در دولت برون‌سپاری شده است

اقتصاد ما اقتصادی است که عده‌ای نامعلوم در
آن تصمیم می‌گیرند. مگر "ارز ترجیحی" را چه کسی
تعیین می‌کرد؟ آقای جهانگیری ابلاغ کرد، گفتند
"دلار جهانگیری". الان کسی مسئولیت آن را
نمی‌پذیرد. "دلار ۲۸۵۰۰ را چه کسی متولد کرد؟ در
دولت شهید رئیسی بود، الان مسئولش کیست؟
من نمی‌دانم. این یعنی دولت برون‌سپاری شده
است. من هم با این هم‌دل هستم؛ عده‌ای در
بیرون تصمیم می‌گیرند و متأسفانه از غذا، رانت
هم در آن دخیل است.

فرمودید مقررات‌زدایی، مقررات‌زدایی یعنی چه؟
گفتند از محیط مالی مقررات‌زدایی کنید، قوانین
بانکی را سهل‌تر کنید، آنقدر سخت نگیرید.
مقررات‌زدایی که شما از آن صحبت می‌کنید، باید
واقعاً در عمل به نفع کسب و کارها باشد. کسی که
می‌خواهد یک کسب‌وکار راه بیندازد، باید بتواند
به راحتی این کار را انجام دهد. مثلاً من می‌خواهم
یک مؤسسه زبان تأسیس کنم. چرا باید ابتدا
درگیر پروسه‌های پیچیده شوم، بعد تازه کارم به
جایی برسد که مجبور شوم آن را بفروشم این چه
اقتصادی است؟ این اقتصاد، اقتصاد آزاد نیست؛
بیشتر شبیه یک اقتصاد گانگستری است!

در مورد سیستم ثبت و سردفتری هم این سوال
مطرح است که آیا واقعاً هنوز ارضیه پدری به پسر
می‌رسد؟ شنیده‌ام که آقای شمس‌الدین حسینی
تلاش زیادی برای حل این موضوع می‌کرد، اما
هنوز هم برخی از این ارضیه‌ها وجود دارد. می‌گویند
دیگر مجوز جدید نمی‌دهیم. این که «ما مجوز
نمی‌دهیم» به معنای مقررات‌زدایی نیست، بلکه
بیشتر شبیه حبس کردن ظرفیت هاست. فردی
که نخبه است و در خودروسازی، ثبت سردفتری یا
کشاورزی تخصص دارد، چرا نباید بتواند کارش را
شروع کند؟ می‌گویم می‌خواهی کشاورزی کنی؟
خب، بیا درخواست بده. اما دلیل مخالفت یا
موافقت‌مان را هم نمی‌گوییم و بعد ابلاغ می‌کنیم!
این که کسب‌وکار نشد!

۴ کدام کسب‌وکار می‌توان راه‌اندازی کرد بدون اینکه درگیر زیرمیزی شد؟

در دنیا، وقتی می‌خواهید از زمین استفاده کنید،
یک دفترچه راهنما به شما می‌دهند که چه
قوانینی وجود دارد. مثلاً در کشورهای اروپایی
می‌گویند اگر ۵۰۰۰ متر زمین داری، ۱۰۰ متر حق
ساخت و ساز داری. به همین سادگی. اما آیا در
اقتصاد ما چنین اتفاقی افتاده؟ من می‌گویم بدتر
هم شده است. آنقدر قانون گذاشته‌اند که برای
هر کاری باید پول زیرمیزی پرداخت کنی. مخاطب
خودش قضاوت کند که کدام کسب‌وکار را
می‌توان در این شرایط راه‌اندازی کرد بدون اینکه
درگیر این زیرمیزی‌ها شد؟

بحث ما به بانک‌ها هم کشیده می‌شود. در
ایران، بانک‌داری به شکلی راه‌اندازی شده که کاملاً
بی‌قانون است. اصلاً لیبرالیسم فریدمن هم



اقتصاد ما اقتصادی است
که عده‌ای نامعلوم در آن
تصمیم می‌گیرند. مگر "ارز
ترجیحی" را چه کسی
تعیین می‌کرد؟ آقای
جهانگیری ابلاغ کرد،
گفتند "دلار جهانگیری".
ان الان کسی مسئولیت آن را
نمی‌پذیرد. "دلار ۲۸۵۰۰ را
چه کسی متولد کرد؟ در
دولت شهید رئیسی بود،
ان الان مسئولش کیست؟
من نمی‌دانم. این یعنی
دولت برون‌سپاری شده
است. من هم با این
هم‌دل هستم؛ عده‌ای در
بیرون تصمیم می‌گیرند و
متأسفانه از غذا، رانت هم
در آن دخیل است.

چنین بانکداری‌ای را در خواب نمی‌دید! اینکه یک
سری بانک هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند،
پول چاپ کنند، سرمایه بسازند، برون زمین
بخزند و هر کاری که دوست دارند انجام دهند، و
بانک مرکزی هم این را تصویب کند، آیا این
همان اقتصاد لیبرال است؟

اینکه روزی ۷ تا ۸ هزار میلیارد تومان پول چاپ
می‌کنند و با آن دارایی می‌خرند، خود مافیاست.
اگر در ژاپن چنین کاری کنند، آویزانشان می‌کنند!
چرا فکر می‌کنیم این کارها در اقتصاد لیبرال
معنی پیدا می‌کند؟ از سال ۲۰۰۸ به بعد، دیدند که
مقررات‌زدایی در بازار پول فاجعه درست کرده،
بحران مالی منفجر شد. تازه شروع کردند به
قانون‌گذاری مجدد برای بازار پول. پس
مقررات‌زدایی هدف نئولیبرالیسم بود، نه برای
بازار کار که اتفاقاً قبلاً مقررات‌گذاری شده بود.

۴ در بازار پول، بی‌قانونی مطلق حاکم است اما در بازار کار، آنقدر قانون گذاشتیم که مردم به خاک سیاه نشسته‌اند

مادر بازار پول، بی‌قانونی مطلق حاکم کردیم. اما در
بازار کار، آنقدر قانون گذاشتیم که مردم به خاک
سیاه نشسته‌اند. یک کشاورز که پدران‌ش نسل‌ها
روی زمین کار کرده‌اند، حق ندارد طبق میلش در
زمینش کار کند. باید از من مجوز بگیرد، که
معلوم نیست بگیرد یا نه و دلیلش هم این است
که «دلم نمی‌خواهد»! این همان ساختار است.
اما بخش سوم، یعنی خصوصی‌سازی، اتفاقاً در
ایران خوب پیش برده شده، چون پول در آن بود.
حتی یلتسین در روسیه هم واگذاری‌ها را به این
شکل انجام داد که ۳۰۰ هزار شرکت دولتی را بین
۱۵۰ میلیون روس تقسیم کرد. اما اینجا چه شد؟
با وام بانکی رفتند شرکت‌ها را خریدند و یک مدل
دیگر از سودجویی پیاده شد.

وقتی کارگران اعتراض می‌کردند که چرا شرکت



در دنیا، وقتی می‌خواهید
از زمین استفاده کنید،
یک دفترچه راهنما به
شما می‌دهند که چه
قوانینی وجود دارد. مثلاً
در کشورهای اروپایی
می‌گویند اگر ۵۰۰۰ متر
زمین داری، ۱۰۰ متر حق
ساخت و ساز داری. به
همین سادگی. اما آیا در
اقتصاد ما چنین اتفاقی
افتاده؟ من می‌گویم بدتر
هم شده است. آنقدر
قانون گذاشته‌اند که برای
هر کاری باید پول زیرمیزی
پرداخت کنی.





واگذار شده، اصلاً خبر نداشتند! یعنی خصوصی‌سازی به این مدل اجرا شد. فقط همین بخش را خوب پیاده کردند، چون حلقه‌ای که شما به آن نئولیبرالیسم می‌گویید، منافع خودش را در خصوصی‌سازی می‌بیند.

حتی یک مورد خصوصی‌سازی سالم در کشور پیدا نکردیم

من حتی یک مورد خصوصی‌سازی سالم در کشور پیدا نکردم. هر شرکتی را که واگذار کردند، بلافاصله قیمتش را ۱۰ یا ۳۰ میلیارد بالا بردند. جنس داخل انبارش یا وام‌هایی که داشت، فقط برای تهاتر بود. آنقدر قانون برای وام هست که تولیدکننده عملاً فلج می‌شود. این ساختار، انتفاع و انتخاب را در قیمت‌گذاری به خودش اختصاص می‌دهد. در قیمت‌گذاری ارز، در بهره بانکی، می‌گویند ما کارآفرینی کردیم، اما وقتی می‌پرسی کو؟ می‌گویند خب، وام گرفتیم. اما چرا در دنیا این رانت را به بانک می‌دهند؟ بانک در دنیا وام می‌دهد، اما به کسی که وام می‌دهد، دیگر کسی دخالت نمی‌کند.

اصلاً در دنیا وام به تولید داده نمی‌شود؛ این موضوعی است که به تولید کشور ما آسیب زده. وام را به مصرف‌کننده می‌دهند. دولت‌های قدرتمند، کارها را با حلقه آخر انجام می‌دهند. در آلمان که نئولیبرال است، اگر بچه‌دار شوی، تا ۱۸ سالگی ماهانه ۲۵۰ یورو به حسابت واریز می‌شود. اگر ۵ بچه بیاوری، ۱۲۵۰ یورو می‌شود که تقریباً حقوق پایه است. این پول را دولت می‌دهد.

کار دولت، اداره شرکت نیست. من جایی بودم که کارتن‌سازی دولتی بود، چرا باید دولتی باشد؟ تولید مرغ‌داری دولتی بود، چرا باید دولتی باشد؟ بنابراین، از سه پایه نئولیبرالیسم، فقط همین خصوصی‌سازی به شکل رانتی و مفسدانه در ایران پیاده شده.

آیا ما باید این واگذاری‌ها را انجام دهیم؟ من به طور کلی موافقم. خیلی از کارها به دولت ربطی ندارد، همانطور که چند مثال عرض کردم. ما حتی کفش دولتی هم داشتیم. خب، کفش تبریز چه مشکلی دارد که دولت باید خودش کفش تولید کند؟ یادم می‌آید زمان آقای هاشمی گفتند «تولید انباشته» زیاد است. «فروشگاه رفاه» را زدند. خرده‌فروشی کار دولت است؟ اصلاً کار دولت نیست!

اما در برخی موارد، مانند صنایع پیشران، دولت باید سرمایه‌گذاری کند. مثلاً جایی که به ۱۰۰ واحد زیرساخت نیاز است، دولت باید این ۱۰۰ واحد را تأمین کند. این کار دولت است، چون بازار به تنهایی برایش شکل نمی‌گیرد؛ این بحث دیگری است.

ما در دولت‌های پس از جنگ، مثلاً دولت آقای هاشمی که الان او را لیبرال می‌نامند، با ارز ۲۵ نرخ، قیمت‌گذاری گسترده، امضاهای طلایی و واگذاری‌های پنهانی روبرو بودیم. بنابراین،

اقتصاد مطلقاً لیبرال نیست، بلکه اقتصاد صنف‌گراست که آن را «الیگارشی» یا هر چیز دیگری ترجمه می‌کنند. دولت آقای خاتمی هم در واقع همان کابینه قبلی بود، فقط رئیسش عوض شده بود. با همان سیاست‌ها ادامه داد و کار جدیدی نکرد. آقای خاتمی دولتی بود که می‌گفت «من کار عمرانی هم دیگر نمی‌کنم». دولت هاشمی ۴ تا کارخانه ساخت، ۱۰ تا سوله ساخت، فلان کار را کرد؛ شاید اشتباهاتی هم بود، اما بالاخره یک کارهایی انجام می‌شد. اما دولت آقای خاتمی می‌گفت: «من حوصله این کارها را ندارم، کار من توصیه سیاسی است.»

تنها حرکت بزرگ دولت خاتمی تک‌نرخ‌سازی ارز بود

تنها حرکت بزرگی که در آن دوره انجام شد، توسط مرحوم نوربخش بود: تک‌نرخ‌سازی ارز. این کار فساد و رانت را حذف می‌کرد. در دولت دوم آقای خاتمی، آرامشی نسبی در اقتصاد کلان مشاهده می‌شد.

اما دولت آقای احمدی‌نژاد چطور؟ با این‌ها فرق می‌کند. او به شدت به سمت «دولت قوی» در معنای کار عمرانی گرایش داشت. خودش را متصدی بندر، جاده، راه‌آهن و... می‌دانست و به شدت کار می‌کرد. البته تک‌نرخ‌سازی ارز را با سرکوب ترکیب کرد که اشتباه بود. اما آن دولت در افزایش مالیات‌گیری کار چندانی نکرد و خدماتش هم نامشخص بود.

در زمینه آزادسازی قیمت انرژی، اتفاقاً عملکرد درخشانی داشت. به جای بارانه دادن به همه، بارانه را به کسانی داد که مصرف بیشتری داشتند. این همان رویکردی است که امروز در دنیا مرسوم است؛ هر کاری دولت‌ها می‌خواهند انجام دهند، به مصرف‌کننده نهایی می‌دهند. این کاملاً عقلانی، شرعی و تجربه شده است؛ حتی در صدر اسلام داریم که حضرت امیر (ع) دو سکه به شخص می‌داد، نه اینکه بگوید «ان شاء الله برای همه خوب می‌شود».

در دوره آقای روحانی چه اتفاقی افتاد؟ اجازه دهید به فرمایش آقای دکتر نیلی ارجاع دهم. اگر این دوستان لیبرال هستند، پس این نرخ ترجیحی برای چه بود؟ می‌گفتند «به خاطر فقرا». آخه آقای دکتر نیلی، آموزه‌های اقتصاد به شما گفته که اگر می‌خواهید به فقرا کمک کنید، نرخ ترجیحی بدهید؟ این تئوری از کجا آمده؟

شما دولت‌های ایران را یکی یکی برشمردید. آیا به غیر از ایران، مثال دیگری دارید که بتوانیم وارد دوره بعدی شویم؟ مثلاً کشوری که توانسته باشد این مدل شمارا تا حدودی به صورت موفق اجرا کند؟

احسان فرزانه: کتاب‌های «هاجونگ چانگ» به فارسی ترجمه و منتشر شده. من همه

کتاب‌هایش را خوانده‌ام. کره جنوبی... البته الان این بحث‌ها در کره جنوبی هم عوض شده. در واقع، تمام کشورهای آسیای جنوب شرقی یک رویکرد کاملاً «دولت‌محور» (state-centric) به اقتصاد داشتند، به خصوص در دوران انقلاب صنعتی‌شان. این دوره‌بندی واقعاً مهم است.

عطا بهرامی: پس اندازه‌ای بالا داشتند و رشد کردند. در دهه ۹۰، آقای سامرز (Larry Summers) رفت و آن‌ها را مجبور کرد این بسته را کاملاً پیاده کنند. اتفاقاً ضرر هم کردند. من از روی نوشته‌های هاجونگ چانگ برایتان می‌گویم. زمانی که راه خودشان را می‌رفتند، موفق بودند. لری سامرز موجی رفت به سمت «بحران آسیا» و گفت: «حساب سرمایه‌تان را باز کنید». کره جنوبی گفت: «باز نمی‌کنم». تهدیدشان کرد. کره جنوبی گفت: «چشم». مالزی یک سال و نیم گفت: «چشم». اندونزی به شدت گفت: «چشم».

همه‌شان ضرر کردند. بله، این بسته‌ای که پیاده کردند، هیچ پیروزی‌ای برای اقتصادهای خارج از مرکز، خارج از دایره غربی، نداشت. هر کسی آن را پیاده کرد، بدبخت شد. اما

آیا ما این را پیاده کردیم و بدبخت شدیم؟ مانه.

ما کار دیگری کردیم.

احسان فرزانه: منظور من این است. می‌گویم آقا، شما این بسته را پیاده نکردی. نه اینکه چیز خوبی بود. کره جنوبی رفت، ضرر کرد. هاجونگ چانگ خودش می‌گوید: «ما زمانی که کار خودمان را می‌کردیم، موفق بودیم. وقتی کار را به سبک

غربی کردیم، ضرر کردیم.» الگوی اقتصاد کره جنوبی در زمان ژنرال پارک چه بود؟ الگوی یک «اقتصاد ملی بسیار قوی با دولت» بود. نقش دولت کلیدی بود.

دولت قوی الزام توسعه است

عطا بهرامی: بله، من اولش گفتم که دولت قوی الزام توسعه است. اینکه دولت قوی الزام توسعه است، درست است. اما اگر دولتی انرژی‌اش را به ثمن بخش بفروشد، دیگر دولت قوی نخواهد بود. آقا، حسابداری خیلی روشن است. سهم مالیات در اقتصاد ما اندک است. یا گمرکات. من ۷۰ میلیارد دلار واردات می‌کنم با ۲۴ تعرفه‌ای که خودم بستم، باید ۱۵ میلیارد دلار عوارض گمرکی داشته باشم. ۳ میلیارد هم ندارم. یا انرژی. انرژی که در داخل می‌فروشم، مفت هم می‌دهم. گازوئیل را می‌دهم ۳۰۰ تومان. شما در هیچ مغازه‌ای کالای ۳۰۰ تومانی پیدا نمی‌کنید. ولی در پمپ بنزین‌ها پیدا می‌کنید. حقوق کارگر پمپ بنزین هم دولت دارد می‌دهد. پس آنچه در داخل انرژی فروختی، پولش را نمی‌گیری. خارج فروختی هم پولش را می‌گیرم. به قیمت جهانی. ولی ترجیحی‌اش کن. تعرفه‌اش را منفی کن. بده واردکننده. خب، من دولت هستم. پول از کجا بیآورم؟ همه را کور کردید که انه درآمد گمرک دارم، نه مالیات دارم. ارز ترجیحی هم می‌دهم. انرژی مفت هم دارم می‌دهم. خب، پولی برایم نمی‌ماند.

احسان فرزانه: ببینید، در رابطه با الگوی توسعه کشورهای آسیای جنوب شرقی، به نظر من یک مغالطه صورت می‌گیرد. می‌خواهم نشان دهم که این دقیقاً در نقطه مقابل الگویی است که شما تجویز می‌کنید. صحبت‌هایی که فرمودید و توضیحی که ارائه کردید، مشخص شد که با اصول اساسی سیاست بانک جهانی و اجماع واشنگتن موافق هستند. اما فرمایش شما این است که در جمهوری اسلامی ایران، این‌ها به شیوه مؤثری اجرا نشده یا به آن شکل که باید، پیاده نشده است.

در رابطه با تجربه کره جنوبی ببینید. هاجونگ چانگ (Ha-joon Chang) چه می‌گوید؟ کسی که خودش کره‌ای است و در کره زندگی کرده. او می‌گوید: «گسترش صادرات از طریق بازار آزاد انجام نگرفت، بلکه با برنامه‌ریزی دولتی انجام شد. سیاست‌های تجاری دولت نقش عمده‌ای در توسعه اقتصادی کره در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ایفا نمود.»

اگر از نقش مداخله‌گرایانه دولت صحبت می‌کنید بدانید که در بخش مالی به همان اندازه این نقش مهم بود. در اوایل دهه ۱۹۶۰، بیشتر بانک‌های کره، ملی شده بودند. الان شما نقدی که می‌کنید این است که این بانک‌ها، بانک‌های خصوصی واقعی نیستند. یعنی آن‌گونه که باید، این سیاست اجرا نشده. ما در مورد چین که قبل از آن ۵۰ سال سابقه تجربه سوسیالیستی دارد،

صحبت نمی‌کنم. در مورد همین کشورهایی که در بلوک غرب بودند، بخشی از سرمایه‌داری غرب بودند، اما در لحظه‌ای که در حال توسعه بودند، در واقع پیش‌رانشان، نیروی محرکه توسعه‌شان، کاملاً دولت بوده.

عرض من این است که الگوی تعدیل ساختاری در ایران، در جهت حداقل کردن دولت و تبدیل الگوی مداخله آن، به نفع فرادستان عمل می‌کند. ببینید، نئولیبرالیسم در اساس، در سطح جهانی، برای تغییر مناسبات کار و سرمایه به نفع فرادستان تنظیم شده بود. یعنی سیاست‌های آن، اجزای سه‌گانه‌ای که من عرض کردم، برای تأمین این هدف بوده.

یعنی در نتیجه اجرای ۲۰ یا ۲۵ سال سیاست‌های رفاهی و سوسیال دموکراتیک در غرب، توزیع منابع بسیار برابتر شده بود بین اقشار مختلف. یعنی سهم ۱ درصدی‌ها از اقتصاد آمریکا، اگر در دهه ۱۹۷۰، ۱۶ درصد بود، در اواسط دهه ۱۹۶۰ به ۸ درصد کاهش یافته بود.

سیاست‌های نئولیبرالی اتفاقاً برای این تنظیم شدند که این الگورالگویی که سیادت طبقاتی را متزلزل می‌کرد، سیادت طبقاتی را به هم ریخته بود، برای بازسازی آن و برای «بتونی‌سازی» آن پیش‌رفته کنند. در ایران هم به همین شکل است. بنابراین، ما وقتی در مورد این مسئله صحبت می‌کنیم، باید به این توجه بکنیم که مناسبات کار و سرمایه در ایران، در نتیجه اجرای بیش از سه دهه سیاست‌های نئولیبرالی، چه تغییری کرده. مبنای بحثمان درباره ارزیابی جهت‌گیری نئولیبرالی است، نه تحقق تام و تمام نئولیبرالیسم در ایران. کسی ادعا نکرده که ساختار کلی اقتصاد ایران یا حکومت ایران، یک حکومت نئولیبرالی است.

شما هر ایده‌ای را، وقتی از یک درسنامه استخراج می‌کنید و در واقعیت به مرحله اجرا درمی‌آورید، شکل آن بستتر را به خودش می‌گیرد. چطور انتظار دارید این ایده‌ها، مثلاً با اجماع واشنگتن اخذ شده، بیاید به شکل تام و تمام، به شکل ناب، به همان شکلی که فریدمن و هایک و غیره گفتند، در اقتصاد ایران محقق شود؟ باز در خود آمریکا هم محقق نشده.

ما فقط یک جا آزادسازی، خصوصی‌سازی و مقررات‌زایی واقعی داریم، آن هم در نوشته‌های خود همین «پیغمبران نئولیبرالیسم» است. در واقعیت، در خود ایالات متحده آمریکا، در سال ۲۰۰۹، موقعی که سرمایه‌داری آمریکا در معرض خطر بود، دیدیم الگوی مداخله دولتی‌اش را. دیدیم چطور وارد عمل شد، منابع را بسیج کرد برای اینکه بانک‌های بزرگ را نجات بدهد. پس دولت نامدخاله‌گر و دولت حداقلی و خصوصی‌سازی واقعی، حتی در «متروپل» (کشورهای مرکز) وجود ندارد.

عرض من این است که در کشورهای پیرامونی که یک مثال را ایشان نمی‌توانند ذکر بکنند، مسئله سر همین منازعه سلطه طبقاتی است. ما موقعی که در مورد جهت‌گیری نئولیبرالی صحبت می‌کنیم، باید بگوییم یک هم‌چین اراده‌ای وجود داشته یا نه. آن سیاست‌ها لوازم تحقق این سلطه طبقاتی است.

۹۴.۴ درصد نیروی کار ایران قراردادهای موقت چندماهه دارند

شما می‌دانید که از خاتمه جنگ تا الان چه بر سر مناسبات کار و سرمایه در ایران رفته. من واقعاً پیشنهاد می‌کنم که همه دوستانی که این ویدیو را می‌بینند، کتاب «کارگران بی‌طبقه» علیرضا خیراللهی را بخوانند. قبل از جنگ، در همان دوره دولت جنگ که شما معتقدید فاجعه از آنجا اتفاق افتاده، ۹۵ درصد نیروی کار ایران در استخدام رسمی و مادام‌العمر کارفرمای خودشان بودند. در یک پروسه ۳۰ ساله، دقیقاً این رابطه وارونه می‌شود. الان که داریم صحبت می‌کنیم، ۹۴.۴ درصد نیروی کار ایران قراردادهای موقت ۱ ماهه، ۳ ماهه، ۶ ماهه یا ... دارند و کارفرما هر زمان اراده کند، به شکل کاملاً قانونی می‌تواند این‌ها را از کار بیکار بکند.

در هیئت دولت خاتمی، در سال ۱۳۸۱، مصوبه‌ای گذراندند که تمام کارگاه‌های کوچکی که کمتر از ۱۰



ما فقط یک جا آزادسازی، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی واقعی داریم، آن هم در نوشته‌های خود همین «پیغمبران نئولیبرالیسم» است. در واقعیت، در خود ایالات متحده آمریکا، در سال ۲۰۰۹، موقعی که سرمایه‌داری آمریکا در معرض خطر بود، دیدیم الگوی مداخله دولتی‌اش را. دیدیم چطور وارد عمل شد، منابع را بسیج کرد برای اینکه بانک‌های بزرگ را نجات بدهد. پس دولت نامداخله‌گرو دولت حداقلی و خصوصی‌سازی واقعی، حتی در «متروپل» (کشورهای مرکز) وجود ندارد.

نفر کارگر دارند، از شمول بخش اعظم قانون کار مستثنا هستند. با شعار حمایت از سرمایه‌گذاری، با شعار خصوصی‌سازی و کارآفرینی که ایده اصلی این پروژه است. در محاسبه‌ای که علیرضا خیراللهی در کتابش انجام داده، این کارگاه‌های کوچک - که بعدتر در کمال تعجب دیوان عدالت اداری دخالت می‌کند و شرط موقتی بودن را لغو می‌کند - از آن زمان تا الان به صورت دائمی در حال اجراست. برابر با ۸۰ درصد نیروی کار ایران، کارگران «یقه‌سفید» ایران در هر سه بخش کشاورزی، صنعت و خدمات هستند. در تمام مناطق آزاد و مناطق ویژه اقتصادی اصلاً قانون کار در ایران وجود ندارد. قانون کار عملاً در ایران ملغی شده است. مناسبات کار و سرمایه به شکل کاملاً سیستماتیک به نفع سرمایه بازنظیم شده. در دهه ۱۳۰۰ با تمام مسائلش، این چنین نبود. آقای دکتر، می‌دانید مسئله چیست؟ مسئله این است که انقلاب ایران، یک انقلاب فراطبقاتی بود. و دولت جدید، وقتی که جنگ اتفاق می‌افتد، چاره‌ای جز اتحاد با فرودستان جامعه پیدا نمی‌کند. از همین رو، آن دکترین اقتصادی‌طراحی می‌شود برای اینکه این نیرویی که قرار است بسیج شود، قرار است برود جبهه، قرار است به شهادت برسد و قرار است کشور را حفظ کند، نمی‌تواند زن و بچه‌اش را به دست مکانیسم‌های کروکور بازار بسپارد. این درواقع تأمین شغلی، این ثباتی که او احساس می‌کرد، این الگوی مداخله‌گرانه دولت برای همین بود.

یک بخشی از یک متن را من برای شما می‌خوانم. شما فکر می‌کنید این برای کیست؟ «در نظام اقتصاد اسلامی باید همه زمینه‌های استثمار و بهره‌کشی صاحبان سرمایه و صاحبان قدرت از صاحبان نیروی کار از بین رود و ریشه‌کن شود. در نظام اقتصادی جمهوری اسلامی باید به هر حال هیچ زمینی برای حاکمیت سرمایه باقی‌نماند که مسئله اصلی در رژیم‌های سرمایه‌داری همان حاکمیت سرمایه است. مالکیت خصوصی کارافزار، زمینه مساعدی است برای استثمار و بهره‌کشی ظالمانه از انسان‌هایی که مجبورند نیروی کار خود را در ازای دریافت مزد یا بخشی از دسترنج خود بفروشند. جامعه اسلامی موظف است زمینه اصلی این استثمار را، چه در شکل فردی و چه در شکل دولتی آن، از بین ببرد.» خب، این برای کیست به نظر شما؟ این بیانیه مواضع ما برای حزب جمهوری اسلامی ایران است. حزب جمهوری اسلامی ایران، حزب روحانیون در ایران بوده، درست است؟ رهبرانش کیا بودند؟ آقای خامنه‌ای، شهید بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای باهنر... و نه موسوی!

طبق آمار بانک مرکزی، در سال ۱۳۶۱ رقم خورد

حرفش چیست؟ می‌گوید: «مالکیت خصوصی کارافزار» - که همان ابزار کار است - نباید در جامعه جمهوری اسلامی ایران وجود داشته باشد. این را الان شما جلوی بعضی بگویید، کمتر از کمونیست به شما نسبت نمی‌دهند! بحث من این است که الگوی دولت در دوران جنگ، پیوند عمیقی با موازنه قوا و آرمان‌های انقلاب داشت. دکترین اقتصادی تعریف شده نیز برآمده از همین اصول و پیوند ارگانیک با بستر جامعه بود و اتفاقاً موفقیت‌هایی نیز به همراه داشت. بالاترین رشد تولید ناخالص داخلی در تاریخ جمهوری اسلامی، طبق آمار بانک مرکزی، در سال ۱۳۶۱ رقم خورد؛ رشدی جهشی پس از چهار سال رشد منفی.

تاریخ، مهم‌ترین آلترناتیو ایده‌های نئولیبرالی است

مسئله اصلی اینجاست که تاریخ، مهم‌ترین آلترناتیو ایده‌های نئولیبرالی است. چرا؟ چون ایده‌های نئولیبرالی دائماً ما را دعوت می‌کنند که از زمینه اجتماعی و مناسبات واقعی خود جدا شویم، آن‌ها را نادیده بگیریم و بلاموضوع فرض کنیم. سپس بر اساس اصول کلی که گویی علم متقن هستند، درباره همه چیز صحبت کنیم. هرگاه من در مورد این مسئله صحبت می‌کنم و می‌خواهم به تاریخ ارجاع دهم، این رویکرد را «بلاموضوع» معرفی می‌کنند.

اما ریشه این بحث کجاست؟ تجربه دهه شصت چه بود و پس از سال ۱۳۶۸ چه بر سر جامعه ما آمد؟ چرا من معتقدم جهت‌گیری نئولیبرالی غالب شده است؟ یکی از شاخص‌های آن، تحولی است که در الگوی کار و سرمایه در ایران رخ داده؛ جامعه‌ای که بیش از ۸۰ درصد نیروی کارش خارج از شمول قانون کار است. این با چه اراده‌ای صورت گرفته؟ حتی اگر اسمش را نئولیبرال نگذاریم، یک اراده سلطه طبقاتی از سال ۱۳۶۸ به بعد وجود داشته است. همین الان که صحبت می‌کنیم، بیش از ۴۰ بانک و مؤسسه مالی در کشور داریم که تنها ۸ تای آن‌ها دولتی باقی مانده‌اند. از شرکت‌های بیمه نیز تنها یکی دولتی است. سهم دولت در آموزش ایران به کمتر از ۵۰ درصد رسیده؛ در حالی که در اروپا، حتی در کشورهای سرمایه‌داری لیبرال، این رقم در شمال اروپا به طور متوسط ۹۰ درصد و در بخش درمانی ۹۸ درصد است. وقتی شما این ایده‌ها را در مختصات کشوری تحت فشار برای سلطه، مانند ایران، اخذ و اجرا می‌کنید، نتیجه‌اش «کلنگی کردن» دولت و جامعه است. شما هرگز نمی‌توانید در ایران به نظم مطلوبی برسید، زیرا نظم تقسیم کار امپریالیستی بین مرکز و پیرامون و الگوهای انباشت جهانی، شکل سیاست‌هایی را که برای ایران تدوین شده و شما از آن دفاع می‌کنید، به سمتی سوق داده‌که هدف آن «کلنگی کردن جامعه» و تکرار تجربه‌هایی

مانند آبان ۹۸ است. این سیاست‌ها برای تبدیل ایران به آمریکا تدوین نشده‌اند، بلکه برای جامعه‌ای تحت محاصره و در معرض تجاوز، با اهدافی کاملاً متفاوت.

خب برداشت من این است که نئولیبرالیسم مجموعه‌ای از راهکارهاست. می‌توان گفت برخی موارد نئولیبرال‌تر و برخی کمتر. سخنی که وجود دارد این است که شاید ما الان نئولیبرال خالص نباشیم، اما ضعفی که دولت دچار آن شده و ما گاهی به شرایط جنگی پناه می‌بریم، به این دلیل است که تاحدی به این نسخه‌های نئولیبرالی عمل کرده‌ایم. به همان میزان که به این نسخه‌ها عمل کرده‌ایم، ضعیف‌تر شده‌ایم. این برداشت من از صحبت‌های آقای دکتر فرزانه بود.

عطا بهرامی: من در مورد نقاط اشتراک صحبت‌م را آغاز می‌کنم و سپس به اختلافات و وضعیت ایران می‌پردازم، چون هر کشوری پرونده خاص خود را دارد. اقتصاد کینزی، دولت رفاه را شکل داد، ثروت را توزیع کرد و مالیات‌های بالا می‌گرفت و خدمات گسترده ارائه می‌داد؛ حتی در اسکاندیناوی، شیر را هم در خانه توزیع می‌کردند. بانک جهانی ۱۵ سال پیش گفت اتفاقاً دولت‌هایی که بازتوزیع می‌کنند، موفق‌ترند؛ این موضوع خیلی‌ها را شوکه کرد. اقتصاد کینزی با مالیات‌های سنگین و بازتوزیع، ثروتمندان را با این سوال مواجه کرده که «چه سودی برای ما دارد؟» اما این مدل با تورم بالا (۱۸-۲۰ درصد) همراه بود.

سپس نظریات فریدمن و هایک مطرح شد که گفتند این سه مسیر غلط است؛ دولت باید



در همان دوره دولت جنگ که شما معتقدید فاجعه‌ از آنجا اتفاق افتاده، ۹۵ درصد نیروی کار ایران در استخدام رسمی و مادام‌العمر کارفرمای خودشان بودند. در یک پروسه ۳۰ ساله، دقیقاً این رابطه وارونه می‌شود. الان که داریم صحبت می‌کنیم، ۹۴.۴ درصد نیروی کار ایران قرارداد‌های موقت ۱ ماهه، ۳ ماهه، ۶ ماهه یا ... دارند و کارفرما هر زمان اراده کند، به شکل کاملاً قانونی می‌تواند این‌ها را از کار بیکار بکند.

کوچک‌تر و کوچک‌تر شود، خدمات را کاهش دهد، مالیات نگیرد و پول را در دست مردم بگذارد تا از طریق بازار تعیین تکلیف کند. البته این بحث شرکت‌داری نیست؛ دوستان ما این را با هم قاطی می‌کنند. فکر می‌کنند دولت‌های کینزی شرکت‌داری می‌کردند، در حالی که اینطور نبود. هیچ دولت عاقلی شرکت‌داری نمی‌کند؛ شرکت دولتی جز فساد و رانت نیست، مگر موارد استثنایی مانند فولادکره جنوبی یا مخابرات برخی کشورها که آن‌ها هم در نهایت واگذار می‌شوند. زیر و وقتی چیزی متعلق به خودت نیست، برای آن تلاش نمی‌کنی. من در این شرکت‌ها آنقدر گشته‌ام که دیگر برایم مثل آینه جلوی چشم است. دوستان تجربه کار عملی ندارند و فکر می‌کنند دولت می‌تواند شرکت‌های خوبی داشته باشد.

احسان فرزانه: همین الان چین تعداد بسیار زیادی شرکت دولتی در فهرست ۵۰۰ شرکت برتر جهان دارد. عطا بهرامی: شرکت‌های چینی با منطق بازار اداره می‌شوند. شرکت دولتی می‌زنند و اگر موفق نبود، آن را می‌بندند و مدیرعاملش را در لیست سیاه قرار می‌دهند. دولت مدیرعامل را تعیین می‌کند. مادر ایران، مثلاً در ایران خودرو، شرکت‌هایی مانند هایما داریم که دولتی هستند و باید شکست بخورند، اما چه اتفاقی می‌افتد؟ آن‌ها را نگه می‌دارند. اما به آن‌ها وام یا تسهیلات از صندوق توسعه ملی نمی‌دهند. این منطق بازار است. دولت کجا دخالت می‌کند؟ در مالیات. من ۵۰ درصد جی‌دی‌پی را به عنوان مالیات می‌گیرم و آن را در آموزش، پرداخت پول به سالمندان بالای ۶۰ سال و... توزیع می‌کنم. دولت کارهای زیادی در اقتصاد انجام می‌دهد.

دولت ما دولت ضعیفی است. چرا؟ به خاطر فساد

دولت ما دولت ضعیفی است. چرا؟ به خاطر فساد. در غرب، اقتصاد کینزی را کنار گذاشتند تا چیزی عایدشان شود. کاری کردند که مالک شرکت به اندازه منشی شرکت دستمزد نمی‌گیرد. ما حتی در آمریکا مالیات منفی داریم. دولت چیزی به تو می‌دهد و می‌گوید «برو کارآفرینی کن» یا «سرمایه‌گذاری کن». دولت می‌گوید «مالیات من یعنی چه؟ چیزی بیا از من بگیر». این اتفاق در آمریکا وجود دارد. در آمریکا هیچ اختلاف نظری در مورد اینکه اقتصاد نئولیبرال چیست، نداریم. خوب یا بد، این اقتصاد کارهای زیادی کرده است؛ در فناوری پیشرفت کرده، توسعه صنایع جدید را به شدت تقویت کرده و جی‌دی‌پی را به شدت رشد داده است. اما در توزیع، اصلاً خوب عمل نکرده است. مردم به اندازه‌ای که ارزش افزوده خلق شده، منتفع نشده‌اند. با این حال، اقتصاد به شدت رشد کرده است. دستمزد واقعی هنوز



انقلاب ایران، یک انقلاب فراطبقاتی بود. و دولت جدید، وقتی که جنگ اتفاق می‌افتد، چاره‌ای جز اتحاد با فرودستان جامعه پیدا نمی‌کند. از همین رو، آن دکترین اقتصادی طراحی می‌شود برای اینکه این نیرویی که قرار است بسیج شود، قرار است برود جبهه، قرار است به شهادت برسد و قرار است کشور را حفظ کند، نمی‌تواند زن و بچه‌اش را به دست مکانیسم‌های کروکور بازار بسپارد.

به سطح سال ۱۹۷۵ نرسیده است. پس این همه سال چه اتفاقی افتاده؟ دستمزد‌ها به شدت بالا رفته، اما هنوز نتوانسته‌اند به دوران اواخر اقتصاد کینزی، دوره نیکسون، برسند. اما ما چطور؟ من سه گزاره مطرح کردم: مقررات‌زدایی، آزادسازی و خصوصی‌سازی. دومورد اول در ایران اصلاً وجود ندارد؛ برعکس است. خصوصی‌سازی چیست؟ شما محال است در آمریکا صنعتی را داشته باشید که الان ۱۳ درصد آن متعلق به دولت باشد؛ مانند شرکت پتو، سهام دولت ثابت نیست و تغییر می‌کند.

بیخشید، اجازه هست سوآلی بپرسم؟ این برای خودم پیش آمد. شما گفتید آزادسازی در ایران انجام نشود. به عنوان مثال، در بورس کالا، مگر قیمت‌گذاری‌ها بر مبنای بازارهای جهانی و جهانی نیست؟

عطا بهرامی: ببینید، شما در قیمت‌گذاری داخلی چه کرده‌اید؟ فرض کنید می‌خواهید یک لبنیاتی بزنید و بپرسید که ماست خود را چگونه بفروشید. به شما می‌گویند: «بیا اینجا، هزینه‌ها چقدر است؟» سپس بایک سری کاغذبازی، روی میز یا زیر میز، قیمتی به شما می‌دهند. این در کجای خود آزاد است؟ اساساً قیمت‌گذاری در اقتصاد، به طور مطلق با آن مخالفم؛ اقتصادی که قیمت‌گذاری می‌کند، رشد نمی‌کند. این محال است. اگر نمونه استثنایی دارید، همان کره، ژاپن، فلان؛ دولت در مناسبات عادی اقتصادی دخالت نمی‌کند. دولت قدرتمند به جای خودش دخالت می‌کند، نه در قیمت‌گذاری.

دولت ما جایی که باید باشد، نیست؛ اما قیمت‌گذاری می‌کند. در بورس کالا چه کرده‌اند؟



ت بالاترین رشد تولید ناخالص داخلی در تاریخ



مسئله اصلی این است که الگوهای اقتصادی ایران، با تمام انتقاداتی که به آن‌ها وارد است، در تجربه تاریخی ما شکل گرفته‌اند. دوره جنگ تحمیلی را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰: دوره انقلاب، جنگ، مصادره اموال و تعطیلی کارخانه‌ها. در این دوره نباید انتظار رشد اقتصادی داشت.

۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴: دوره اقتصاد دولتی و کوپنی. در این دوره، شاهد مولدترین گرایش در اقتصاد کلان ایران بودیم. به عنوان مثال، در سال ۱۳۶۱، رشد تولید ناخالص داخلی به ۱۲.۶ درصد رسید و سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات ۷۳.۸ درصد افزایش یافت. این در حالی بود که کشور درگیر جنگ بود و شهرها بمباران می‌شدند.

پس از آن: در این دوره، سرمایه‌گذاری مولد در ایران نسبت به مسکن و مستغلات پیشی گرفت. در حالی که در سال‌های جنگ، به ازای هر مسکنی که ساخته می‌شد، یک نفر صاحب‌خانه می‌شد. انگیزه‌های سوداگرانه مهار شده بود، در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۵، با وجود ساخت ۱۱ میلیون مسکن جدید، تنها ۵.۲ میلیون نفر صاحب‌خانه شدند.

کتاب "اقتصاد ایران در دوره جنگ تحمیلی" نوشته فرهاد دژپسند و حمیدرضا رتوفی، آمار دقیقی در این زمینه ارائه می‌دهد. در دوره جنگ، به دلیل اهمیت کنترل تورم، رشد نقدینگی نسبت به دوره‌های قبل و بعد، کمتر بود. به رغم تصورات رایج، در برخی سال‌های جنگ، رشد نقدینگی بسیار کم بود و طرح‌های ملی گسترده‌ای در جهادسازی زندگی اجرا شد که خدمات اولیه مانند برق‌رسانی روستایی و بهداشت را توسعه داد.

رصد خانوارهای روستایی دارای برق در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ با افزایش چشمگیر نسبت به دوره قبل از آن به حدود ۵۵.۵ درصد رسید، در حالی که پیش از انقلاب این رقم تنها ۱۴.۲ درصد بود. زیرساخت‌های توسعه روستایی نیز در همین دوره ۱۴ ساله، ۱۱ برابر شده است. این تحول حیرت‌انگیز است. با نگاهی به تجربه چین، از دوران مائو تا چین نوین امروز، می‌بینیم که حاصل این تحولات، در واقع همین الگوی توسعه روستایی بوده که هم انقلاب و هم توسعه صنعتی را در بر گرفته است. یک پایان‌نامه نیز در این زمینه وجود دارد که من دوستان را به مطالعه آن دعوت می‌کنم از هاجر اصغری در مورد "مطالعه تطبیقی اصلاحات ارضی ایران در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۶۰". این اصلاحات ارضی در ایران واقعاً اعجاز‌آور بود و در سال‌های جنگ تحمیلی، هم به توسعه بخش کشاورزی مابه عنوان یکی از بخش‌های مولد کمک کرد و هم زیرساخت‌های توسعه روستایی را افزایش داد.

پیوست قانون برنامه اول توسعه مصوب سال ۱۳۶۰، که توسط نسل اول لیبرال‌های داخلی نگاشته شده بود، بیان می‌دارد که در ۱۰ سال گذشته، یعنی تا سال ۱۳۶۷، کل هزینه‌های مصرفی جامعه (مصرف عمومی به اضافه مصرف دولتی) به طور متوسط سالانه ۲ درصد کاهش یافته است. این آمار نشان می‌دهد که اقتصاد

بفروشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ ببینید، یک سهمی از درآمد نفت ما در بودجه عمومی است. فرض کنید دولت بتواند سالانه ۱۰۰ میلیارد دلار از محل فروش انرژی درآمد داشته باشد. این رقم، با فرض نرخ ارز ۹۰۰۰ تومان، معادل ۹۰۰ هزار میلیارد تومان می‌شود. در حالی که بودجه فعلی دولت حدود ۳۷۰۰ میلیارد تومان است. با این درآمد، دولت می‌تواند حقوق کارمندان، معلمان و حتی رزمندگان را به طور قابل توجهی افزایش دهد.

پیشنهاد من این است که به جای یارانه‌های فعلی، درآمد حاصل از فروش انرژی را به صورت مستقیم به خانوارها پرداخت کنیم. مثلاً نصف این درآمد را به دولت و نصف دیگر را به خانوارها اختصاص دهیم. اگر این اتفاق بیفتد، بودجه خانوار دو برابر می‌شود. فرض کنید یک کارگر با حقوق ۱۲ میلیون تومان، با این سیاست، حقوقش به ۲۴ میلیون تومان می‌رسد. این موضوع باعث تقویت خانوار و در نهایت، تقویت دولت می‌شود. درآمد حاصل از فروش انرژی باید به خود مردم بازگردد. واردکنندگان و نهادهایی که ادعا می‌کنند با ارز ارزان‌تر، کالای ارزان‌تر به دست مردم می‌رسانند، در عمل این گونه عمل نمی‌کنند و منافع خود را در اولویت قرار می‌دهند. این الگو در گذشته نیز کارساز بوده است.

سپاسگزارم. در این دور پایانی، با توجه به شرایط جنگی و اهمیت احساسات عمومی، به خصوص با نگاهی که اسرائیل به وضعیت داخلی و احتمال شورش یا اغتشاش دارد، وضعیت فعلی و آرایش جنگی اقتصادی ما چگونه باید باشد؟ عطا بهرامی: مدل هدفمندسازی یارانه‌ها، یعنی پرداخت مستقیم به مردم و آزادسازی قیمت‌ها، مدلی است که من معتقدم برای شرایط فعلی ما مطلوب است.

احسان فرزانه: ببینید، طرحی که دکتر بهرامی در ذهن دارند و با بازی با قیمت‌های کلیدی می‌خواهند جامعه را سامان دهند، بارها و بارها تجربه شده است. حتی در تجربه ارز ترجیحی و تخصیص آن، روی شبکه‌های فساد و الیگارش‌ی که دولت ایران قادر به انضباط آن نیست، تمرکز نمی‌شود. با این شبکه‌هایی که شکل گرفته و دولت وقوه قضائیه با آن‌ها برخورد نمی‌کنند، باز هم می‌خواهند از طریق آزادسازی قیمت‌ها اوضاع را بهبود بخشند.

تا زمانی که این شبکه‌های فساد وجود دارند و انضباط لازم اعمال نشود، آزادسازی قیمت‌ها، مانند آنچه در مورد ارز رخ داد (اختلاف ۴۲۰۰ تومانی با ارز آزاد ۵۰ هزار تومانی)، منجر به تشدید مشکلات خواهد شد. این امر حتی می‌تواند تأمین داروی بیماران خاص و سرطانی را با چالش مواجه کند. الگوهایی که پیشنهاد می‌شود، از ابتدا در سطوح بالای نظام جمهوری اسلامی ایران وجود داشته، اما به دلیل ملاحظات اجتماعی و جلوگیری از فروپاشی، به طور کامل اجرا نشده‌اند.

اما وقتی دولت به خانوار یارانه داد چه شد؟ ۴۵ دلار در ماه. ۴۵ هزار تومان. خروجی اش رقم خوردن استثنایی‌ترین نقطه در تاریخ ایران، قله تاریخ ایران، نه فقط جمهوری اسلامی؛ سال ۱۳۹۰. ضریب جینی در ایران به ۳۶ صدم رسید. یعنی پایین‌ترین نرخ ضریب جینی که تا حالا ما دیدیم. شدت انرژی کاهش پیدا کرد. قاچاق بنزین و گازوئیل صفر شد.

این سیستم بود، شهید رجایی بود. می‌گفت باید مثل قبل از انقلاب، بر بنزین مالیات ببندم. بنزین ۳ تومان. برای دولت آقای میرحسین موسوی یک سه‌گانه‌ای چیدند، همان کابوسی که سر اقتصاد ایران پیاده شد. گفتند: «دولت، مردم، تولید» به معنی این بود: «آقا، مایه را بده، من رانت می‌خواهم». یعنی امضای طلایی و فساد. اما وقتی دولت به خانوار یارانه داد چه شد؟ ۴۵ دلار در ماه. ۴۵ هزار تومان. خروجی اش رقم خوردن استثنایی‌ترین نقطه در تاریخ ایران، قله تاریخ ایران، نه فقط جمهوری اسلامی؛ سال ۱۳۹۰. ضریب جینی در ایران به ۳۶ صدم رسید. یعنی پایین‌ترین نرخ ضریب جینی که تا حالا ما دیدیم. شدت انرژی کاهش پیدا کرد. قاچاق بنزین و گازوئیل صفر شد.

احسان فرزانه: اصلاً این طوری نیست. آمارها را نگاه کنید. حتی باعث کاهش مصرف سوخت نشده است.

باید درآمد حاصل از فروش انرژی را به صورت مستقیم به خانوارها پرداخت کنیم عطا بهرامی: اجازه بدهید مصرف سوخت را عرض کنم. در زمان آقای خاتمی، با ۴ میلیون خودرو، سالانه حدود ۹۰ میلیون لیتر مصرف بنزین داشتیم. اما در سال ۹۲، با وجود ۱۶-۱۷ میلیون خودرو، این میزان به حدود ۶۵ میلیون لیتر کاهش یافت. یعنی با ۴ برابر شدن تعداد خودروها، میانگین مصرف مابه‌اندازه‌ی سابق با حتی کمتر شده است. این نشان می‌دهد که سیاست‌های مادر کاهش مصرف سوخت مؤثر بوده است. همانطور که در تمام دنیا پذیرفته شده، تابع تقاضا نزولی است؛ یعنی با افزایش قیمت، مصرف کاهش می‌یابد. حالا اگر دولت ماهمین انرژی را به قیمت واقعی

کار را می‌کنند؟ نه نمی‌کنند.

۱۰ هزار پرونده بانک آینده، ۲۰ سال است در جریان است

بانکی که ۷۰۰ میلیارد وام داده، ۱۰ هزار پرونده بانک آینده، ۲۰ سال است در جریان است. ۱۰ سال دیگر هم ادامه دارد. خب این چیست؟ من ۳۵۰ هزار میلیارد وام گرفتم، پس نمی‌دهم. بابا! طبق قانون بانک مرکزی، همین قانون نیم‌بند پولی ما که نسبت به کشورهای نئولیبرال عقب افتاده است، نباید پنین اتفاقی بیوفتد. کشورهای نئولیبرال، مقررات بانکی‌شان صدها سال از ما جلوتر است. یعنی در خواب هم نمی‌بینند که بانکی باشد که این طوری هر کسی هر کاری دلش خواست بکند. خب کی دارد تصمیم می‌گیرد؟ اینجا جایی است که شما دقیقاً در خدمت ساختاری درمی‌آیید که دارد خود شما را می‌زند، هولش دارید می‌دهید به سرازیری. این ساختار فاسد و ناسالم است، نظام قیمت‌گذاری اش فاسد و ناسالم است، آمده چه کرده؟ یکی از منابع اصلی قدرت دولت یعنی انرژی، را به اسم من و شما، فقرا، در اختیار گرفته؛ آن هم رانتی کرده. به مایک غذا آورده، دارد فوت می‌کند که بوی آن به ما برسد. حتماً یک کسری اش می‌رسد. نمی‌گویم انرژی که می‌فروشد به ما نمی‌رسد. می‌رسد اما چقدرش می‌رسد؟ چقدر تعیین‌کننده است؟ این منبع را رایگان دارد می‌فروشد. یک قطره به دست ما می‌چکد، ما هم لیمان را تر می‌کنیم. ولی خروجی چیست؟

کینز می‌گوید: «حد مصرف مستقل از درآمد» اگر می‌خواهیم دولت‌مان قوی باشد، یک درآمدی می‌خواهد که هزینه‌ای نکند. اگر می‌خواهد یارانه بدهد، باید چیزی داشته باشد که یارانه بدهد. خب از طریق مالیات، آقای دکتر. در کشورهایی که به انفال به عنوان مالکیت عمومی اعتقاد ندارند، مالیات می‌گیرند، باز توزیع می‌کنند. بله، یارانه هم می‌دهند، گاهی هم نمی‌دهند.

عرض بنده در یارانه‌ها با تعدیل ساختاری چیست؟ «تعدیل ساختاری حذف یارانه است.» می‌گوید «حذف کن!» آقا یارانه چیست؟ آقای فریدمن گفته اصلاً یارانه چیز پرت و پلا در اقتصاد است. می‌گوید: «بگذار بازار کار خودش را بکند. دستمزدها می‌آید پایین، استخدام می‌کنند دیگر. چون دستمزد بالا است، استخدام نمی‌کنند، بیکار مانده. بگذار بازار کار بکند.» مشکلی پیش نمی‌آید. در عمل همه به آن عمل نمی‌کنند. مادر قرآن کلی احکام داریم. مگر همه را عمل می‌کنیم؟ همه نظریات این مدل پیاده نمی‌شوند. می‌گویم یارانه را به خود آن کسی که می‌خواهی بدهی، بده؛ چون منشأ آن انفال است. این درآمد را شما حق ندارید بگویید «مصرف بیشتر، یارانه بیشتر.» این خلاف خودش عمل می‌کند که کرده. در تاریخ ایران؛ آخرین کسی که تا قبل از سال ۸۴ مخالف

به جای اینکه بازار را شکل دهند، گفته‌اند: «شما این کالا را دارید؟» خب، بله. با تأیید صلاحیت، افراد وارد می‌شوند. اما تنها یک عده مشخص می‌توانند وارد شوند. یک بار امتحان کنید؛ به سامانه «بهین‌یاب» بروید و بخواهید آهن بخرید؛ شما را تأیید صلاحیت نمی‌کنند. یک نفر نشسته و می‌گوید: «خیلی خب، قیمت جهانی انقدر است، مثلاً در لندن. این نرخ ارز تسعیر که ما تعیین کردیم، می‌شود این قدر»

بعد می‌خرید و می‌بینید که اگر به اقلیم کردستان صادرات کنیم، ارزش افزوده‌ای که از ایران می‌گیرند، از عراقی‌ها نمی‌گیرند؛ برای همین از آنجا ارزان‌تر در می‌آید. آقا! شما یک مزایده بگذارید؛ بگویید آهن فروش‌های عالم جمع شوید در بورس کالا، در ایران. خریدار آهن عالم هم جمع شود، بیاید بخرد. هر قیمتی درآمد، من اتوماتیک، خود به خود، خودکار، ارزان‌تر از خارجی برایم می‌آید؛ چون می‌خواهم صادرات کنم، باید برایم به صرفه باشد. دیگر نمی‌توانم بالاتر از آن بخرم. اصلاً معنی ندارد. آن وقت کالای ایرانی در یک فضای رقابتی ارزان‌تر خریده می‌شود.

در اقتصاد ایران آنچه اتفاق افتاده، نوعی لیبرالیسم نیست. آیا نئولیبرالیسم چیز خوبی است؟ آقا اصلاً بد؛ کفر مطلق است. خب می‌گویم آقا این اصلاً آن نیست، شما به یک اقتصاد صنف‌گرای مافیایی رسیده‌اید که تمام تصمیماتش فاعل ندارد. پس چه کسی تصمیم می‌گیرد؟ آقا بگویید؛ همین بورس کالا را گفتیم. آقای دولت محترم، جلوی دوربین بیا بگو این چه وضعیتی در بورس کالا است؟ اگر کسی آمد، منم صداکن همین جا بیایم از خودم دفاع کنم. این



شرکت‌های چینی با منطق بازار اداره می‌شوند. شرکت دولتی می‌زنند و اگر موفق نبود، آن را می‌بندند و مدیرعاملش را در لیست سیاه قرار می‌دهند. دولت مدیرعامل را تعیین می‌کند. مادر ایران، مثلاً در ایران خودرو، شرکت‌هایی مانند هاپما داریم که دولتی هستند و باید شکست بخورند، اما چه اتفاقی می‌افتد؟ آن‌ها را نگه می‌دارند. اما به آن‌ها وام یا تسهیلات از صندوق توسعه ملی نمی‌دهند.



در زمان آقای خاتمی، با ۴ میلیون خودرو، سالانه حدود ۹۰ میلیون لیتر مصرف بنزین داشتیم. اما در سال ۹۲، با وجود ۱۶-۱۷ میلیون خودرو، این میزان به حدود ۶۵ میلیون لیتر کاهش یافت. یعنی با ۴ برابر شدن تعداد خودروها، میانگین مصرف مابه‌اندازه‌ی سابق یا حتی کمتر شده است. این نشان می‌دهد که سیاست‌های مادر کاهش مصرف سوخت مؤثر بوده است.



رصد خانوارهای روستایی دارای برق در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ با افزایش چشمگیر نسبت به دوره قبل از آن به حدود ۵۵.۵ درصد رسید، در حالی که پیش از انقلاب این رقم تنها ۱۴.۲ درصد بود. زیرساخت‌های توسعه روستایی نیز در همین دوره ۱۴ ساله، ۱۱ برابر شده است. این تحول حیرت‌انگیز است. با نگاهی به تجربه چین، از دوران مائو تا چین نوین امروز، می‌بینیم که حاصل این تحولات، درواقع همین الگوی توسعه روستایی بوده

ایران در جهت سرمایه‌گذاری‌های مولد حرکت می‌کرده است. ترکیب هزینه‌های مصرفی در مقطع ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۷ نیز نشان می‌دهد که هزینه‌های مصرفی خصوصی سالانه ۱.۲ درصد و هزینه‌های مصرف دولتی سالانه ۳.۸ درصد کاهش یافته است. با این تفاسیر، چگونه می‌توان این را یک "اقتصاد دولتی" یا "مافیایی" دانست؟ دولت هزینه‌های خود را کاهش داده و منابع جامعه را به سمت تولید هدایت می‌کند. ستاد بسیج اقتصادی که بهزاد نبوی در رأس آن بود و در دوره شهید رجایی شکل گرفته بود، ارزاق مهمی مانند برنج، روغن، قند، شکر، پنیر و سایر مایحتاج اساسی را توزیع می‌کرد. اگرچه صف‌هایی برای تهیه وجود داشت، اما این کالاها به دست همه می‌رسید و کسی گرسنه نمی‌ماند. بدون این اقدامات، ایران امکان ادامه جنگ تحمیلی را با آن جبهه بزرگ در برابر خود نداشت. در بخش رفاهی، آموزش ایران نیز قابل ذکر است. پیش از اجرای تعدیل ساختاری، ۲۰ درصد بودجه کل کشور به آموزش اختصاص داشت. اما با اجرای این سیاست‌ها، از جمله در دوره احمدی‌نژاد که مورد دفاع شما نیز قرار گرفته، این رقم به ۱۰ درصد کاهش یافت. امسال بودجه کل کشور ۸.۸ درصد است، در سال ۱۴۰۳ حدود ۹.۹ درصد و سال گذشته ۹.۲ درصد بود. این کاهش سال به سال در بودجه آموزش، به ویژه با توجه به سیاست‌های اجرا شده، جای تامل دارد.

شما چه چیزی را برای جمهوری اسلامی تجویز می‌کنید؟

احسان فرزانه: من پیشنهاد می‌کنم که مایک بار دیگر به تجربه یک جنگ طولانی‌مدت نگاه کنیم. الگویی که به کار رفته و دستاوردهایش مشخص است. الگوی مورد نظر آقای بهرامی به مدت سه دهه در این کشور اجرا شده و توان جامعه را تحلیل برده است. این وضعیت باعث شده کسانی که با استیصال مواجه‌اند، خودشان را با ۲۰۰ دلار بفروشند و حتی خانواده خود را به دشمن بفروشند. موشک‌ها و پهپادهایی که از سوی دشمن و عناصر خائن داخلی به مردم ایران آسیب می‌زنند، حاصل مناسباتی است که به نظر من امثال آقای بهرامی از آن دفاع می‌کنند و به آن دامن زده‌اند. دولتی که تکه‌تکه منابع خود را از دست داده و همه چیز را واگذار کرده، به ویژه با فاجعه خصوصی‌سازی بانک‌ها، به جایی رسیده که دیگر دولتی واقعی وجود ندارد. دولت ایران، دولت رسمی، صرفاً آدای دولت را درمی‌آورد. ما باید به تاریخ خود مراجعه کنیم؛ تاریخ ما گویاست. ما تجربه جنگ ۸ ساله را داشته‌ایم و من مستند نشان داده‌ام که چگونه کشور موفق شد مقاومت کند و زیربنای لازم برای توسعه اقتصادی و انباشت سرمایه را فراهم آورد. جهت‌گیری کلی اقتصاد به سمت توسعه صنعتی بوده است، اما اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری، که هدفمندسازی یارانه‌ها نیز ادامه‌ی آن بوده، امکان مقاومت را از ما می‌گیرد.

آقای بهرامی، شما جمع‌بندی نهایی را بفرمایید.

عطا بهرامی: بسیار خب. من فقط چند آمار را اصلاح کنم. اول اینکه در مورد رشدی که فرمودید، منبع بانک مرکزی تا سال ۱۳۹۰ و از آن پس مرکز آمار است. اختلاف کمی هم با هم دارند. سال ۱۳۵۷ اقتصاد ما منفی ۷.۵ درصد رشد داشت. رشد سال ۵۸ حدود ۴.۸ درصد، و سال ۵۹ منفی ۱۵ درصد. در سال ۶۰ رشد حدود صفر، سال ۶۱ حدود ۱۲.۵ درصد، سال ۶۲ حدود ۱۱ درصد، سال ۶۳ منفی ۲.۵ درصد، سال ۶۴ حدود ۳ درصد و سال ۶۵ منفی ۹ درصد بود. سال ۶۶ منفی ۱ درصد و سال ۶۷ منفی ۶ درصد. رشد منفی پشت سر هم. وقتی اقتصادی چند سال پیاپی منفی باشد، بعد از آن رشد بالایی خواهد داشت، مانند زمان آقای هاشمی بعد از جنگ. سپس در سال‌های ۶۸ و ۶۹ مجدداً رشد ۱۲ و ۱۵ درصدی را شاهد بودیم. این به خاطر ظرفیت‌های خالی در اقتصاد است و هنر دولت آقای موسوی نبوده است.

بنیاد مسکن علیه خود و مردم عمل می‌کند در مورد مسکن، بنیاد مسکن را امام ساخت. سیاست این بود که زمین داده شود تا مردم بسازند؛ سیاستی متعالی بود. اما امروز بنیاد

الان در دنیا جنگ، جنگ تعرفه‌هاست

بحث ما الان ناظر به جنگ است. ببینید، آنچه دوستان گفتند، سیاستی که شما گفتید پیاده نشده، من که عدد و رقم نشان دادم. شما همین امروز قیمت‌گذاری لبنیات دارید. در دولت شهید رجایی، در دولت روحانی، در دولت احمدی‌نژاد هم قیمت‌گذاری داشتید. شما نرخ ارز را خودتان تعیین می‌کنید. الان در دنیا جنگ تعرفه‌هاست؛ آقای ترامپ و دیگران، بریکس، شانگهای با هم دارند سر تعرفه‌ها می‌جنگند. یک کشور متین مثل ما پیدا شده می‌گوید من وارد جنگ تعرفه نمی‌شوم. خیالتان راحت، من تعرفه را منفی هم می‌بندم. سوای آمریکایی بیا ۷۰، پولش را دولت ایران می‌دهد با تخفیف. این را ما داریم پیاده می‌کنیم. به خدا هیچ‌کس تعرفه منفی نمی‌بندد. شما تعرفه خود را ببندید. مگر چین سوپا وارد نمی‌کند؟ چین هم وارد می‌کند. کالای اساسی چیست؟ کالای اساسی مسکن است که ۴۲.۵ درصد خانوارها را درگیر کرده. ما مرغ را که الان خودمان را کشتیم به خاطرش، با دلار ۲۸۵۰۰ تومان در بازار جهانی ۱.۲ دلار است، می‌شود ۱۸ هزار تومان. الان در بازار من ۱۳۰ هزار تومان است با خرده‌فروشی‌اش. همین قدر درآمد کم کرده که روغن آفتابگردان بخواهید وارد کنید؟ نه، یک چیزی که پارافین است،

را حمایت کنید. ۱۰ درصد از این میلیاردها دلار را، ۱۴۰ میلیارد دلار را، برویم سراقتصاد جنگ، ۱۴۰ میلیارد دلار ما سال ۹۷ ارز ترجیحی دادیم. ۴۲۰۰، ۲۸۵۰۰، من ۷۰ تومان و ۴۸ تومان را حساب نمی‌کنم که آن هم همه‌اش ترجیحی است. با ۱۰ درصد این پول که می‌شود ۱۴ میلیارد دلار، می‌توانید بروید ۱۰۰ فروند جنگنده جی۲۰ چینی بیاورید که نسل پنجم است که آسمان ما این‌جوری نشود. دولت شما این را گفته برای فقرادیدید دیگر نباید این‌جوری بشود دیگر. شما در دوره جنگ دارید چکار می‌کنید؟ تشویق واردات می‌کنید با ارز ارزان. ارز چقدر باید باشد؟ ارز را کیفیت اقتصاد شما تعیین قیمت می‌کند.

مانند هر کالای دیگری نمی‌توانید قیمت ارز را به‌زور تعیین کنید

صادرات و واردات، هر دو بر وضعیت ارز تاثیر می‌گذارند. اگر ورودی ارز شما زیاد شود، اقتصاد شروع به قوی شدن می‌کند و اگر خروجی ارز زیاد شود، ضعیف می‌شود. این مانند هر کالای دیگری است؛ نمی‌توانید قیمت آن را به زور تعیین کنید. مثلاً وقتی شما ارز ترجیحی با قیمت ۹۰ تومان (یا هر عدد فرضی) تعیین می‌کنید و به واردکننده می‌گویید با ۲۸۵۰۰ تومان واردات انجام بده، دیگر هیچ تولیدکننده‌ای نمی‌تواند با این قیمت رقابت



کند. سال گذشته، کشاورزان محصول خود را برداشت نمی‌کردند چون نهاده وارد می‌شد و در دسترس بود. تولید گوشت ۳۰ درصد کاهش یافته و بخش مولد در حال نابودی است. چرا؟ چون گوشت را با قیمت ۲۸۵۰۰ تومان از مغولستان وارد می‌کنیم و سپس با قیمت آزاد به دست مصرف‌کننده می‌رسانیم. این باعث می‌شود دامدار نتواند رقابت کند.

اقتصاد در زمان جنگ، اقتصاد ارز ترجیحی نیست. در دهه‌های ۶۰، حتی در سال‌های پایانی جنگ، نامه نوشته شد که پول نداریم و دیگر نمی‌توانیم ادامه دهیم. آیا داروخانه شما خوب کار نمی‌کرد؟ چرا ورشکست شدید؟ به دلیل وضع مالیات بر نفت. درآمد نفت ایران از ۲۰ میلیارد دلار به ۵ میلیارد دلار کاهش یافت. در همان دهه ۶۰، فارغ از میزان درآمد، چاه‌های غیرقابل پر کردن درست کردید. اقتصاد ما در دهه ۴۰، اقتصادی تولیدی با بخش خصوصی قوی بود؛ نام‌هایی چون خیامی و لاجوردی در این زمینه فعالیت داشتند. این اقتصاد به دلیل ارز ترجیحی در دهه ۶۰، به یک واردکننده تبدیل شد. در دوران سرکوب دهه ۷۰ و ۸۰ نیز واردکننده کالاها را ساده‌تر مانند کفش

شدیم؛ چیزهایی که اصلاً نیازی به وارداتشان نبود. اگر می‌خواهیم در زمان جنگ پایداری داشته باشیم، باید مکانیسم قیمت‌ها را به رسمیت بشناسیم تا دچار عرضه بی‌رویه نشویم. همین امروز، آقای جبرائیلی توپیت کرده که دامداران تولید گوشت را کم کرده‌اند. این به دلیل نئولیبرالیسم نیست، بلکه چون به آن کالا ارز



پیش از اجرای تعدیل ساختاری، ۲۰ درصد بودجه کل کشور به آموزش اختصاص داشت. اما با اجرای این سیاست‌ها، از جمله در دوره احمدی‌نژاد که مورد دفاع شما نیز قرار گرفته، این رقم به ۱۰ درصد کاهش یافت. امسال بودجه کل کشور ۸.۸ درصد است، در سال ۱۴۰۳ حدود ۹.۹ درصد و سال گذشته ۹.۲ درصد بود. این کاهش سال به سال در بودجه آموزش، به ویژه با توجه به سیاست‌های اجرا شده، جای تامل دارد.



سال ۱۳۵۷ اقتصاد ما منفی ۷.۵ درصد رشد داشت. رشد سال ۵۸ حدود ۴.۸ درصد، و سال ۵۹ منفی ۱۵ درصد. در سال ۶۰ رشد حدود صفر، سال ۶۱ حدود ۱۲.۵ درصد، سال ۶۲ حدود ۱۱ درصد، سال ۶۳ منفی ۲.۵ درصد، سال ۶۴ حدود ۳ درصد، و سال ۶۵ منفی ۹ درصد بود. سال ۶۶ منفی ۱ درصد و سال ۶۷ منفی ۶ درصد. رشد منفی پشت سر هم.

ترجیحی می‌دهید. نئولیبرالیسم کجاست؟ خروجی این سیاست این است که تولید برای من صرفه اقتصادی ندارد، پس تولید نمی‌کنم. ایران به واردات روی آورده است. اگر می‌خواهید در زمان جنگ پایدار باشید، باید هزینه‌های نظامی را افزایش دهید. مادر حال حاضر ۲ تا ۳ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) هزینه نظامی داریم. حالا این مبلغ را با همین سیستم فعلی که انرژی را مفت می‌دهیم و ارز ترجیحی مفت می‌دهیم، افزایش دهید. یک برنامه منبع پیدا کنید و ببینید کجا باید هزینه نظامی کنید.

فرض کنید من فرمانده نیروی هوایی باشم و بگویم ۱۵ میلیارد دلار بودجه نظامی می‌خواهم. جواب آقای پزشکیان چیست؟ می‌گوید از کجا بیاورم؟ شما ۱۰۰ میلیارد دلار گازوئیل را ۳۰۰ تومان می‌فروشید که قاچاق شود. خب، دولت خودش صادرات کند. چرا اجازه قاچاق می‌دهید؟ به جای اینکه کشنده‌ها (تانکرها) را با قیمت ۴ برابر کامیون‌دار بفروشید، گازوئیل خود را واقعی بفروشید. آن پول را به خودشان بدهید. فقط ۵۰ میلیارد دلار از پول بنزین و گازوئیل را با قیمت واقعی محاسبه کنید. ۳۵۰ هزار کامیون در جاده‌ها داریم که با این پول می‌توان آنها را کاملاً مدرن کرد و مصرفشان را به نصف رساند.

مردم ناراحت می‌شوند؟ خوشحال می‌شوند. اگر به هر خانواده ۲۰ میلیون تومان پول نقد بدهیم، مانند سال ۸۹ مصرف انرژی و قاچاق به شدت کاهش می‌یابد. دولت هم پولدار می‌شود و می‌تواند مخارج نظامی را افزایش دهد. امروز دولت ما به ۱۰ درصد GDP مخارج نظامی نیاز دارد، اما پولی برای آن نیست. یا باید مالیات را افزایش دهید، اما در اقتصادی که در رکود است، هیچ آدم عاقلی مالیات سنگین نمی‌گیرد. اقتصاد ما در رکود است. نمی‌توانیم به کارگر، کارفرما و مردم عادی فشار بیاوریم و مالیات سنگین بگیریم برای مخارج نظامی، در حالی که به واردکننده یارانه می‌دهیم و انرژی را در داخل مفت می‌فروشیم.

صنایع ما باید صنعتی باشند که پله پله مدرن شوند و با قیمت واقعی انرژی رقابت کنند. دولت باید در حلقه آخر همه کارها را انجام دهد. من موافق تعدیل ساختاری یا حذف یارانه نیستم، اما یارانه به مصرف‌کننده را باید هدفمند کرد. ماشینت را بیشتر بزن. اصلاً نمی‌شود. ماشین گران داریم و بنزین مجانی. قیمت ماشین را هم جهانی کنید که یک ششم قیمت فعلی می‌شود. بنزین را هم به قیمت جهانی بدهید، مصرف‌تان یک سوم می‌شود. در نهایت هم در تصادفات کشته نمی‌شوید.

اقتصاد زمان جنگ با چند فاکتور همخوانی ندارد: تراز تجاری ما با ارز ترجیحی جور در نمی‌آید. با نابود کردن انرژی، فقط ۵۰ میلیارد دلار از پول بنزین و گازوئیل را داریم. ۸۰۰ میلیارد دلار دیگر مربوط به برق و گاز است. ما دوازدهمین تولیدکننده برق جهانیم، اما برق کم داریم. از ترکیه بیشتر تولید می‌کنیم. آقای جبرائیلی گفته نیروگاه بزنید. چقدر نیروگاه بزنم؟ مصرف من خیلی بالاست. ما سومین تولیدکننده گاز جهانیم. چرا کمبود داریم؟ گاز ما هدر می‌رود؛ آمریکا، روسیه، ایران در تولید گاز شاهکار کرده‌اند. صادرات گاز هم داریم. اما به پاکستان گاز نمی‌دهیم چون پروژه راه نمی‌اندازد، چون گازی برایش نداریم.



حکمران رسانه
شماست،
درانتشار آن
مشارکت کنید

روایت عمیق سیاست و اقتصاد



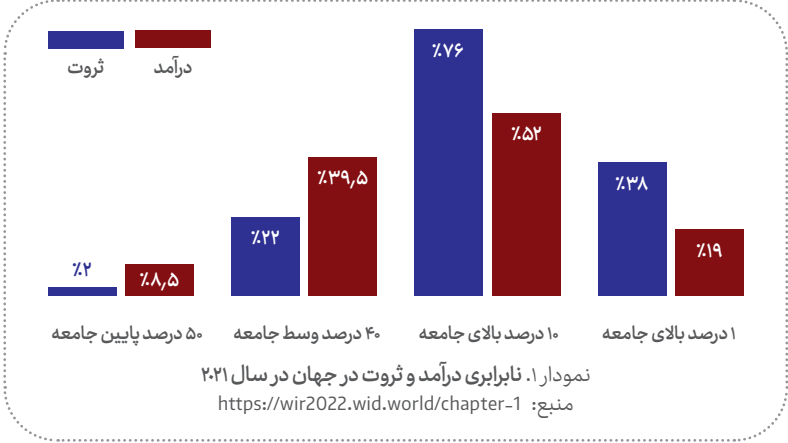
آدرس:
خ انقلاب، خ منبری جاوید، پلاک ۸۷،
طبقه ۷، واحد ۷۰۴
کدپستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سید پاسر جبرائیلی
زیر نظر شورای سردبیری

چاپخانه:
چاپ واژه پرداز اندیشه
تلفکس: ۰۲۱۲۸۴۲۵۷۶۳۰

پست الکترونیک: info@hokmran.com

موافقیم، «وقت تغییر پارادایم» است



خروج گسترده سرمایه اقدام کند و منابع خود را برای دور نگه داشتن از نوسانات اقتصادی و سیاسی و آشوب های احتمالی در خارج از کشور نگهداری نماید. در نتیجه این اتفاقات، کشور، سرمایه های خود را از دست خواهد داد و هر روز فقیرتر خواهد گردید.

وضعیت اقتصاد ایران در دهه ۹۰ مثالی خوبی برای تأیید ادعاهای فوق است. در این دهه، با وجود این که طی دوره ۱۴۰۰-۱۳۹۱ بیش از ۴۱۱ میلیارد دلار درآمد نفتی نصیب کشور شد، نرخ ارز حدود ۳۰ برابر، متوسط رشد اقتصادی حدود ۰٫۵ درصد و متوسط تورم حدود ۲۸ درصد شد. یعنی قیمت کالایی که در سال ۱۳۹۰ حدود ۱۰۰۰ تومان بود، در سال ۱۴۰۰ به ۱۱۰۰۰ تومان رسید. بنابراین، در این دهه با وجود، درآمدهای نفتی قابل ملاحظه، نه تنها یک اقتصاد بزرگ-تر نشد بلکه تغییرات قیمت ها، باعث جابجایی منابع و ثروت از سمت طبقات پایین و میانی جامعه به سمت ثروتمندان گردید به طوری که ضریب جینی که متعادل ترین شاخص تعیین نابرابری در مقایسه با نسبت ده درصد بالا به ده درصد پایین و مانند آن است، با تغییر ۱۰ درصدی از عدد ۳۵٫۶۸ به ۳۹٫۳۸، افزایش یافت. این روند با تداوم روند فعلی و استمرار غلبه نگاه لیبرالی بر مدیریت اقتصاد ایران، کمالات تا تخلیه کامل ذخایر ملی اعم از ارزی و منابع طبیعی و ملی ادامه خواهد یافت، مگر آن که نگاه عوض شود. به همین دلیل، با شما موافقیم، «وقت تغییر پارادایم است».

در مورد نتایج فوق باید یادآوری کرد که وضعیت در برخی کشورها بهتر و برخی کشورها بدتر است. در واقع، سیاست های استعماری در کشورهای توسعه یافته غربی و سرمایه دار و تجمیع ظرفیت های اقتصادی، انسانی و مالی دنیا در آنها باعث شده که در این کشورها وضعیت فقر بهتر باشد در حالی که در سایر کشورها وضعیت فقر

ف
در شرایطی که قیمت های نسبی به دلیل تحریم های مالی و تجاری (ناشی از محدودیت منابع و ورود و خروج سرمایه و کالا) مختل هستند، اگر بانگاه لیبرالی برای حل مشکلات اقدام شود، عملاً تمام تبعات منفی نگاه لیبرالی اقتصادی، با شدت بیشتری در اقتصاد تخلیه می شود. چرا که اندک منابع محدود به مصارف می رسند که براساس قیمت های نادرست اولویت یافته اند.

با ظهور ثروتمندان، موضوع قرض دادن پول به افراد متقاضی به صورت کوتاه مدت و بلندمدت، مطرح شد و لذا بانک با همین نگاه ایجاد شد. در واقع، بانک ها (نهادهای واسط سرمایه گذاری) و بورس ها (نهاد تسهیل کننده سرمایه گذاری مستقیم) که با ادعای جمع آوری پس اندازهای کوچک و تبدیل آنها به سرمایه گذاری های بزرگ، ایجاد شدند، با تداوم ثروتمندان متولد گردیدند به همین دلیل، همان ثروتمندان به سرعت سهامداران و دارندگان بزرگ سپرده ها در بانک ها و مالکان سهام شدند و با همان نگاه گفته شده، سیاستگذاران هزاران قانون و مقرر در حمایت و حفاظت از منافع ثروتمندان تصویب کردند.

۳) اثرگذاری بر نظام تصمیم گیری و سیاستی جامعه در نظام های دموکراسی: از سوی دیگر و از آنجا که در نظامات سیاسی و انتخابات ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس نیز اصل بر دموکراسی و رأی مردم است، در این حوزه نیز، پولدارها با تأمین هزینه تبلیغات و کارزارهای انتخاباتی نامزدها، در سیاست گذاری نیز مداخله می کنند و افراد خاصی را در صندلی تصمیم گیری و سیاست گذاری قرار می دهند که تداوم فعالیت و بقای پولداری خود را تضمین کنند.

ج) وضعیت اقتصاد جهانی در نتیجه غلبه نگاه لیبرالیسم بر اقتصاد

همه ساختارهایی که در بالا اشاره شد، با این هدف بوده است که یک اقتصاد بزرگ شود و از ته مانده سفره ثروتمندان، چیزی هم به فقرا و سایر مردم برسد. ولی شواهد موجود در رابطه با دستاوردهای این نگاه، نگران کننده است. در نتیجه عملیاتی شدن این نگاه که نظریه غالب در عرصه اقتصادی و سیاسی جهان امروز است، همانطور که در نمودار ۱ ملاحظه می شود، ۱۰ درصد طبقات بالای جامعه جهانی ۷۰ درصد ثروت و ۵۰ درصد طبقات پایین تنها ۲ درصد ثروت را در اختیار دارند. عجیب تر این که یک درصد طبقات بالای جامعه جهانی به تنهایی ۳۷ درصد کل ثروت دنیا و ۱۹ درصد کل درآمد در دنیا را در اختیار دارند در حالی که ۹۰ درصد مردم دنیا مالک کمتر از یک چهارم ثروت دنیا و نصف درآمد دنیا هستند.

معمولاً اغنیا بیش از فقرا پس انداز می کنند، لذا توزیع نابرابر درآمد می تواند باعث رشد پس انداز، سرمایه گذاری و نهایتاً رشد اقتصادی و اشتغال شود. نتیجه سیاستی این نگاه این خواهد بود که باید مالیات ثروتمندان کاهش یابد تا پس انداز و سرمایه گذاری افزایش پیدا کند. سیاستی که بارها توسط روسای جمهور کشورهای مختلف مطرح و پیگیری شده و حتی در کشور ما نیز با این نگاه، حجم عظیمی از منابع جابجا شده است.

۲) مدیریت اقتصاد به نفع اغنیا به ضرر فقرا: نکته مهم در خصوص تفکر فوق این است که با غلبه این نگاه، در واقع، این ثروتمندان و سلاقی آنهاست که هدایت کننده اقتصاد می شود و دولت مردان و سیاستگذاران نیز به امید آن که بقیه جامعه هم با ریزه های سفره های آنها از فقر نجات یابند، ابزار سیاستی را در اختیار آنها قرار می دهند. به همین دلیل، ابزارهای لازم برای تجمیع ثروت نیز به مرور و در راستای نظرات شخصی یا منفعت طلبانه آنها ایجاد شود. به عنوان مثال،

ف
سیاست های استعماری در کشورهای توسعه یافته غربی و سرمایه دار و تجمیع ظرفیت های اقتصادی، انسانی و مالی دنیا در آنها باعث شده که در این کشورها وضعیت فقر بهتر باشد در حالی که در سایر کشورها وضعیت فقر عمومی به شدت بدتر است. یعنی فقرای آمریکا با فقرای کشورهای آفریقایی که محتاج یک دلار در روز هستند، قابل مقایسه نیستند و وضع فقر در عمده کشورهای دنیا بدتر شده است.

**دکتر رضا غلامی**
اقتصاددان
دهه هاست که نگاه لیبرالی در اقتصاد، پارادایم غالب است. نگاهی که محوریت اصلی آن آزادی فعالیت های اقتصادی در کنار دولتی کوچک که تنها وظیفه آن تأمین امنیت و جمع آوری مالیات است، تشکیل می دهد. نتایج غلبه این نگاه در عرصه اقتصاد دنیا که با حمایت بی دریغ ارباب منافع و ثروت همه گیر شده و تقریباً تمامی قوانین و مقررات اقتصادی و اجتماعی دنیا با محوریت این نگاه ایجاد شده اند، نشان داده است که عمده منافع این سیاست نصیب ثروتمندان و غارتگران منابع طبیعی شده و این که فقرا از محل توسعه ثروت ثروتمندان به نواهی خواهند رسید، ادعایی بیش نیست. این یادداشت تلاش دارد، چراغی بر این موضوع افکنده و ابعاد آن را در حد امکان و به طور خلاصه تبیین نماید و نشان دهد که زمان تغییر پارادایم است.

الف) لیبرالیسم چگونه به اقتصاد می اندیشید؟
در نگاه لیبرالی به اقتصاد، اصل بر فرد، منفعت طلبی و انتخاب اوست. لذا آزادی او در فعالیت اقتصادی مقدم بر هر کاری حتی سیاست های مالیاتی دولت است. براساس این نگاه، افرادی توانند آزادانه هر فعالیت یا کسب و کار اقتصادی که تمایل و توانایی انجام آن را دارند با هدف کسب سود راه انداخته، هر شخصی را استخدام کرده و هر میزانی که توافق می شود به او پرداخت نمایند. انگیزه سود و منفعت طلبی، محرکی قوی است که فرد را تشویق می کند تا کسب و کار خودش را توسعه دهد و لذا مجبور است افراد بیشتری استخدام نماید. به همین دلیل، محصول فرعی تفکر آزادی اقتصادی، اشتغال بیشتری خواهد بود که با کوشش ثروتمندان و صاحبان ایده به وجود می آید و در نتیجه آن، بیکاری که یکی از عوامل موثر بر توسعه فقر است از بین می رود و فقر کاهش می یابد.
ب) آثار و تبعات غلبه نگاه لیبرالیسم بر اقتصاد
۱) تشدید نابرابری: براساس نگاه فوق، از آنجا که